





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَامِدًا لِلَّهِ الْعَلِيمِ الْعَلَامِ، وَمُصَلِّيًا عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْاَنْامِ وَآلِهِ الْعِظَامِ  
 وَاصْحَابِهِ الْكِرَامِ، اَمَّا بَعْدُ تَرَابِ اَقْدَامِ عَلَمائے کرام فقیر گننام ابوالمعالی سید  
 شمس الدین احمد بلیغ میسوری کان اللہ له ولوالدیہ بحضرت نکتہ سنجان مخ فائق  
 علوم عرض پردازت کہ از مدتی بتعلیم نور چشم دل من ابواحسنات سید فضل الحق احمد  
 زاد الشہ عمرہ وآنسعدہ خصوصاً و باطفال نوآموزان عموماً تالیف رسالہ مفید  
 پیش نهاد فاطر بندہ بود۔ چون اتفاق ذہاب بشہر ڈھاکہ افتاد روزے جناب  
 منشی منیر الدین احمد صاحب تاج کتب افازہ الشہیرام خانہ برائے تالیف رسالہ  
 کہ نوآموزان راستہ گرداندا یا فرمودند پس پیاس خاطر شان بعرق ریز ہوا  
 این سالہ را کہ مسمی بدستور التبحر جدید کامل است تالیف نمود خدا تعالی

مقبول ہر دلش گرداناو۔ اگر دروے سوے یا خطائی رفتہ باشد بغواے		
بپوش گریختائے سی و طعنه مزین	کہ پنج نفس بشر خالی از خطا نبود	
خاصہ تصحیح بران گردانیدہ باشاعت این رسالہ سعی بلیغ فرمایند و ثواب جاریہ		
شامل باشند و اللہ الموفق والمعين و بہ نتوکل و نستعين۔ تاریخ تالیف		
در سالہ ہجری مطابق سنہ ۱۳۰۳ بنگلہ فقط		
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ		
اب پ ت ش ج چ ح خ د ذ ر ز ث س ش س ش		
ص ض ط ظ ع غ ف ق ک گ ل م ن و ہ ہ ی ی ی ی		
صَوْرِ حُرُوفِ مرکبہ		
اؤل	وسط	آخر
ا	+	ا
ب ب ب	ب	ب
پ پ پ	پ	پ
ت ت ت	ت	ت
ث ث ث	ث	ث

ج چ ح خ	ج چ ح خ	ج چ ح خ
د ذ	د ذ	د ذ
ر ز ث	ر ز ث	ر ز ث
س ش س	س ش س	س ش س
ص ض	ص ض	ص ض
ط ظ	ط ظ	ط ظ
ع غ	ع غ	ع غ
ف ق	ف ق	ف ق
ک گ گ	ک گ گ	ک گ گ
ل	ل	ل
م	م	م
ن	ن	ن
و	و	و
ه	ه	ه
ی ی	ی ی	ی ی

حرکات		
حرف عیب	حرف زیر	حرف
آ	ا	آ
حصہ اول باب اوّل		
سبق ۱		
ب	پ	ت
ن	ش	ی
ان چھ حرفوں کی صورت ترکیبی ایک ہے		
معلم کو چاہیے کہ صورت ترکیبی باقی حرفوں کی لکھ کر متعلم کو بتلاوے		
باب پنج بدریں شش بطن بطایع بھت بق بک بگ بل بم بو		
بن بھہ بہ بی برے		
ج	چ	ح
خ		
ان چار حرفوں کی صورت ترکیبی ایک ہے		
جانب جج جد جرس شش حص جط جعت جق جگ جل جم جن		
جو جھہ جہ جی جے		

سرس

ان دو حرفوں کی صورت ترکیبی ایک ہے  
 سب سے سب سے سطح سفیق مکمل

سم سن سو سی سے

شاشب شج شد شرش شش شص شط شع شف  
شق شک شل شم شن شو شمه ششی شدر شے

ص ض

ان دو حسہ فون کی صورت ترکیبی ایک ہے۔

صا صج صدر صشر صط صع صف صق صك صل صم صن

صومری

b.b

ان دو حرفوں کی صورت ترکیبی ایک ہے

طا ط ب ج ح د ه ط ش ص ط ط ع ف ق ط ك ط ل م ن و

طہ طہ طی طے

ع ع

ان دو حرفوں کی صورت ترکیبی ایک ہے

عاعب عج عہ عر عش عص عطع عفت عق عک عل عم عن عو

عہ عی عرے

ف ق

ان دو حرفوں کی صورت ترکیبی ایک ہے

فائب فب فح فز فش فص فط فف فق فک فل فم فن فوذ

فہ فی فے

ک گ

ان دو حرفوں کی صورت ترکیبی ایک ہے

کاکب کج کہ کر کش کص کط کع کف کق کک کل کم کن کو کھ

کہ کی کر کے

ل

لاب لج لد لر لش لص لط لعت لق لک لگ لل لم

لن لو له لی لے

م

ما سبج مدرمشش مص مطمع مفع مق مک مل مم من مو

مه می مے

۵

ما سبج مدرمشش مص مطمع مفع مق مک مل مم من مو

من هو هو هی ہے

۶

حاصب ج مدرمشش مص مطمع مفع مق مک مل مم من مو

مل هم من هو هو هی ہے

سبق ۲

نتیجی الفاظ دوحرفی معنی دار

آبا پاتا اما شب لب پچ پت بت جث لث جج جج کج نج سخ زردو  
 بند صد قد شد بد در زر بر کر گر هر خر نر سر بشر پر در پر پراز کر بر پز بر پس  
 کس گش کشش کششش خص لخص خط بطا حق شق یک شک رگ رنگ  
 کف صف شل حل دل گل بل گل کم هم خم غم زم رم جم جم دم نم کم خم  
 تن بن کن کن بن شو جو موسو وود او تو یو چو گونوشه به دره چهره

بہ - نہ - شکر - کر - تے - تھے - تو - سی - دی - نی -

دوہر فی جملات مرکب از الفاظ قسم مرقومہ بالا

بس کن - جس کن - دُم کش - غم حیش - مل بر گل خیز - مخمور - دُم بُر - زرد -  
سرب - رُو شو - خوش گو - شوق شد - حق شد - کف بر صفت در - زرد بر - خرخر - ۵۵ دو -

وہ زور گش بڑبڑشیں چڑھتا رہا۔ خط دہ۔ بطور۔

نوع دیگر

اور از روده ده کس ایک سونه اور اتی شد سرکه محو شد شب گذاشت تریب و می شد  
چهار بر کن دم بزن سنگ را گش بر کن شش مل با گل ده از گل پل ده  
من از من بر غم از من بر خرم از من بر چکن ضم از من دگر کن او پس خم زد در بر هم زد

باب دوم

ستجی الفاظ سے حرفی

۱

الفاظ که وسط آن الف است

آب از آتش - باب بادبаш - پاس پاک پاش - تاب تاک تاش -  
جام جایی جاہ - چاق چارچاہ - حام حال حار - خام خاک خار - دار داد دادم

را آمی راه رام - ترا و زار زال - سام ساز سال - شاه شام شاد - صاف صاف صاود -  
 صناد صناع صناع - طاق طاب طار - عجاج جان عار - غاش غال غار - قال قام فاش -  
 قال قاب قاش - کاش کار کام - گاه گال گام - لاف لال لال - ماه مار مال -  
 نان نار نای - وار وام وای - آم بای بال - یار یاد یال -

جملات سه حرفی مرکبہ از الفاظ قسم بگام شسته بالا -

آب آبر - بار دار - نان خور - شاخ برجام ده - تاج نہ - شاد باش - خاک پاش -  
 رازگو - بازجو - وام ده - رام کن - گام نہ - شام کن - پاک شو - خاک بو - خار کش -

آب چش - یاد کن - شاد کن

قسم دوم

آن کس جان داد - این رانان داد - تاج بر سر نہ - باج بر خرنہ - اور ایا دکن - دل  
 شاد کن - جاس پاک کن - نام صاف کن - راز فاش شد - آش پاش شد -  
 در باغ باز کن - با گل ساز کن - دل را باغ کن - صاف از داغ کن -

الفاظ کہ از قلب آنها دیگر کلمات می نمایند

مقلوب مستوی

باب ثبات - ثلث - ساس - ترا و لعل - خاش - و او - نان - داد - کاک - قاق - لال -

نوع دیگر	
ناب. بان. شام. ماش. راه. بار. لاش. شال. کلخ. خاک. گرم. مرگ.	
یار. رائے. راز. زار. لام. مال. مار. رام.	
سبق ۲	
الفاظ که وسط آن واو ساکن است	
کوب. چوب. جود. بود. سود. دود. زود. سود. دور. جور. نور. سور. پور. شور. مور. گور. سوز. روز. روح. روم. شوم. چون. خون. موج. فوج. قوم. یوم. جور. غور. جوف. خون. خود. ذوق. شوق. شوک. شوک. کوک. موش. گوش. هوش. کوش. موی. سوی. گوے. جوے. پوے. بوے. بول. قول.	
الفاظ که وسط آن واو معدوله است	
خود. خور. خوش. خوی (خجی) خویش.	
الفاظ مقلوب از قسم مرقوم بالا	
دود. کوک. قوق. خور. روح. مور. روم. روز. زور. شوم. موش. سور. روس. فوج. جوف. یوم. موی. شوخ. خوش. بول. لوح.	
جملات مرکبه از الفاظ قسم نگاشته بالا	

زود یاد کن. روح شاد کن. دل خون شد. روز چون شد. سر جو کن. غم از دل  
دور کن. آن موش کور شد. مورد در گور شد. بهر حال خود خور کن. هرگز نه جو کن  
خوش پوش. در کار کوش. خود بر سر نه. این بار بر خر نه. اندک هوش کن. این جو  
نوش کن. این فحج است. گویا موج است. شوم مشو. موش مخور. این را شوق است.

آزادوق است

سبقت ۳

الفنا ظ که وسط آن یای ساکن است

زیب. عیب. غیب. صید. قید. دیر. سیر. نیل. میل. ذیل. خیل. زیب.  
بیب. شیر. زیر. گیر. دیر. تیز. نیز. بیش. پیش. تیغ. میخ. دیو. ریو. پنج.  
میخ. پنج. پیچ. دید. چید. پیر. تیز. شیر. گیر. میز. چیز. نیز. بیش. ریش. بیم. نیم.  
ریم. سیم. این. بین. دین. چین. زین. پیل. فیل. و.

جملات مرکب از الفاظ قسم مرقومه بالا

پنج کن. میخ زن. پیش رو. بیش دو. سیر شد. خیر شد. شیر خور. شیر بر. در باغ  
سیر کن. آنرا فیر کن. آن پیر تیر برد. این شیر شیر خورد. این تیغ تیز است.  
آن چیز میز است. صید را قید کن. میش را صید کن. آنرا بیم شد. این را بیم شد.

این پیل چون دیوست. آن کس بے ریوست. اواز جان میرشد. این از وے زیرشد.

الفاظ مقلوب از قسم نوشتہ بالا

عیب - بیج - میل - لیم - شیر - ریش - زیر - ریز - بیش - شیب - تیر - ریت - گیر - ریک

ریم - میر - نیز - زین

سبق ۴

الفاظ کہ وسط آن حرف صحیح ساکن است

اسپ - است - بست - بخت - پست - پخت - تخت - رخت - سخت - دست - مست  
ہست - رست - جست - جخت - چست - رست - سست - پشت - کشت - دشت  
گشت - ہشت - ہفت - رفت - گفت - ہفت - ہفت - جفت - قج - رج - صج - قج  
بیج - گنج - بیج - سنج - پنج - کنج - پنج - سُنج - منج - قصد - قصد - بند - پند - چند - قند  
عقد - نقد - بعد - بعد - کرد - گرد - درد - سرد - مرد - زرد - برد - برد - مرد - دورد - گرد - وگرد  
فکر - بخش - بخش - رخش - نقص - نقص - نقص - نبض - قبض - یخبط - ربط - ضبط - شرط - فرط  
رفع - نفع - دفع - شفع - خلق - خلق - غرق - فرق - جلق - دلق - اشک - رشک  
کنک - خُتک - بُشک - یتک - رنگ - نگ - شنگ - نگ - جنگ - لنگ - خنگ  
بگ - گنگ - بُگ - عقل - نقل - نقل - عقل - بعل - بعل - نرم - شرم - گرم - فرم

جرم - جرم - جرم - جرم - چشم - چشم - چشم - چشم - علم - علم - علم - علم - شک - شک - زخم -  
سقم - رسم - خصم - بسم - ذهن - بین - رهن - دهن - کن - ❖ ❖  
الفاظ قلب از قسم نوشته بالا -

رج - جبر - گنج - جنگ - جنس - پنج - حبیب - پنج - شخ - طرس - کرد - درگ - سرو - درس -  
درز - زرد - طر - فرط - حرف - فرج - نعل - یعن - بعل - یعب - گرم - مرگ -

جملات مرکبه از الفاظ قسم نگاشته بالا -

از مال سیج کن - مرغ رانج کن - آب گرم سرد شد - رو هم دزد زد شد - آینه جاس -  
تنگ ست - پائزان لنگ ست - درین ابر برق ست - دران کار فرق ست -  
کار بر من سخت شد - آن طفل نیک بخت شد - آینه اسپ تیز دست - آینه خرد و در دست -  
گنج بامار ست - گل باخار ست - آینه چه حرف ست - آن چون برفت ست - آن طفل  
از برفت - هوش از سر رفت - دل او سنگ ست - دست او تنگ ست -

سبع ه

الفاظ متحرک الاوسط

آدا - صدا - خدا - جدا - چرا - کرا - شما - هما - بیا - میا - هوا - نوا - لوا - سوا - جفا - وفا -  
آوب - غصب - تعب - طرب - حطب - جلب - کرت - سرت - لبث - بیت - جهت - دلت -

برج - برج - قرح - قرح - طنج - برد - درد - رود - شود - بدو - دود - زند - کند - اگر - مگر -  
 جگر - دگر - بدر - پدر - شکر - شتر - پسر - پدر - فرس - یگس - هوس - چرس - برس -  
 مرس - بکش - بکش - بکش - دلش - درش - زرش - دوش - دوش - کیش -  
 دیش - غلش - تیش - قصص - بخص - غرض - مرض - قرض - فقط - منط - ضلع - درع -  
 صدق - هرف - طرف - سلف - بفق - طبق - ورق - فلق - اوق - عرق - فلک -  
 ملک - سک - تنک - کمک - صمک - اجل - امل - بغل - بدل - بطل - عمل - خلل - ملل -  
 الم - قلم - عدم - قدم - کرم - برم - شوم - روم - رسم - کشم - دهن - دمن - ذقن - زغن -  
 سخن - سخن - زدن - شدن - بزن - مزین - کفن - کرن - بگو - مگو - برو - مرو - بشو -  
 مشو - بدو - درو - شتو - گله - صله - زده - شده - بده - مده - بنه - منه - بری - دری -  
 شوی - روی - کسی - پیشی - کنی - زنی - کنی - بی - رتی - زدی - شدی - نمی - می -  
 بله - بله - بے - بے - کس - کس - شکے - زدے - شدے -

الفاظ قلبیه از قسم مرقومه بالا

حرف - برج - قرح - حرق - طنج - خیط - رود - دور - شود - دوش - کش - شک -  
 دیش - شد - طرف - فرط - سلف - فلس - فلق - قلف - عرق - قرح - فلک - کلف -  
 عمل - ربع - رسم - مرس - کشم - شک - شرف - فرش - دمن - ند - نمک - کن -

جملات مرکبہ از الفاظ نگاشته بالا -

آمر کس را بدگو سخن بے حد گو - با کسے جنگ و جدل کن - نیکی را بے بدی بدل کن  
 سخن پر گوش کن - خود را در هوش کن - بہر حال فکر خدا کن - سر ظلم از خود جدا کن -  
 سخن فحش گو سخن چین مشو کس را پیش کسے نجل کن - کسے را عیب گفتہ بدل کن -  
 از فضل بے حد کن - وقت خود را در یاد خدا بسر کن - نزد من بیاسبق یاد کن - دل را  
 از ذکر خدا شاد کن - قلم ثابریزست - آن سپر تیزست - باد سرد مے وزد - زراغ و  
 زغن بر ہوا می پردے لے سپر در بند کن - با من سخن چند کن - آرد سبستی چہ خیر -

از پایے لنگ چہ سیر -

باب سوم

تبیی الفاظ چهار حرفی

سبق ۱

آرد - آمد - آدم - احمد - اکیق - اعلم - برکت - برقع - بندہ - پائش - پیرو - پنچہ -  
 تبارک - تازہ - تربت - ثالث - ثابت - ثروت - جاری - جلوہ - جامہ - چادر - چارو - چا  
 حاجی - حاجت - حلقہ - خالی - خاتم - خانہ - داخل - دامن - دائرہ - ذائق - ذہنی - ذاکر -  
 راوی - رونق - راضی - زانو - زانی - زاری - ساجد - سادہ - ساقی - شاکر - شاغل - شادی

صاحب - صادره - صخره - ضامن - ضابطه - صخره - طعنه - طرفه - طاهر - ظالم - ظله - ظاهر -  
عاجر و عالم - عادل - غازه - غارت - غافل - فاسق - فارغ - فاجر - قائم - قاهر - قادر -  
کابل - کاسب - گامه - گوهر - گاله - گامه - لائق - لازم - لاشه - ماهر - مادر - ماشه -  
نادم - نازک - نادره - و آهوب - وادی - و اتر - وادی - حاجی - باله - یکتا - یاره - یاوه -

جملات مرکبه از قسم الفاظ نوشته بالا

آحمد سلیس اُردو گوید - آدم و صحران و پوید - آین چوب را پالش کن - جزو حاکم نالین کن  
در آن راه چپ است - سردب لجه ثروت - هیچ است - سمت خانه برو - بر آه هرگز دو - آسمه و  
خامه بیار - بر کاغذ جامه گانه نگار - ناسه گیر جامه پوش - گامه زن باده نوش - آن  
کس عالم است که عادل ترست - ظالم آنکس است که جاہل ترست - آن مرد حاجی نیست  
حاجی است - در دست او لیس نیست حاجی است - خدا و آهوب است - بنده کاسب -  
مفلس حاجت دارد و غنی راحت طلب باشد - آین چیز نادرست - در ملک وافرست  
وادی علم و هنر را غایت نیست - زید شائق است - عمر و فائق است -  
بر سر صاحب ظله گیرست - آن طفل جوان قسمت در خرد پیرست -

سبق ۲

قسمت دوم چار حرفی الفاظ که اول آنها رعایت حروف تہجی

## وما قبل آخر آنها الف است

آمان - انار - بهار - بخار - بگاه - پناه - تمام - تباه - ثلاث - ثبات - جماع - جهات -  
 چمان - چار - حرام - حمار - خراب - خمار - دثار - دمار - ذباب - ذباب - روان - رکاب -  
 زوال - زلال - سوال - سگال - شراب - شغال - صباغ - صفار - صمان - ضرار -  
 طناب - لحال - ظلام - ظلال - عتاد - عباد - غبار - غماد - فراغ - فلاح - قنات - قراح -  
 محال - کلام - گلاب - گدام - لعاب - لگام - متاع - منام - هلاک - بهام - تیاب - یمام -

## الفاظ لمحققات قافیه دار -

ثواب - جواب - خراب - شراب - سراب - کُناب - عتاب - کتاب - ثبات - خطاب -  
 رکاب - انصاب - نقاب - کُتاب - کَلاب - ذُباب - جَلاب - نبات - نجات -  
 حیات - دات - دوات - دات - آرات - اناث - اثاث - ثلاث - مزاج - علاج -  
 سراج - سراج - فلاح - رواج - نواح - مراح - قراح - فساد - نزاد - قواد - بهاد -  
 مُراد - کُناد - مَلاد - معاذ - قرار - قرار - چهار - بهار - هزار - مزار - سوار - جوار - نمدار -  
 میار - بنار - بدار - بیار - شمار - شمار - غبار - قزار - دراز - نماز - نیاز - برآز - نواز -  
 آس - آس - جراس - پیاس - تلاش - تلاش - تراش - خراش - معاش - قماش -  
 قشاص - خلاص - ریاض - بیاض - حیاض - عیاض - نقاش - بساط - صراط - سباط -

غلاظ - شواط - نزاع - متاع - جماع - وداع - چراغ - فراغ - دماغ - سیاه - سراغ - کلاغ -  
 خلات - غلات - شگات - نبات - قواق - رواق - طلاق - فراق - براق - شقاق -  
 تپاک - سماک - هلاک - خاک - سوال - زوال - چال - کمال - مثال - خیال - جلال - حلال -  
 سلام - کلام - کدام - کدام - پیام - نیام - دوام - تمام - زمام - مقام - طعام - حرام - خرام -  
 قوام - بخوان - توان - روان - دوان - بخان - بیان - کمان - گمان - کنان -  
 چنان - بنان - زمان - نشان - زبان - میان - زبان - عیان - بنان - فلان -  
 کمان - نشان - چنان - کشتان - جهان - نشان - بنان - بران - همان -  
 کمان - کسان - بسان - بسان - اذان - خزان - سپاه - سیاه - گیاه - رفاه - نگاه -  
 بگاه - تباہ - گواہ - پناہ - گناہ - رخصت - رخصت - رخصت - رخصت -

جملات مرکبہ از الفاظ قسم رقم زدہ بالا -

جواب سوال بدہ - زکوٰۃ جمال بدہ - مرغ را کباب کن - موے را خضاب کن -  
 از بر کتاب کن - این کار شتاب کن - بر اسب سوار شو - ازین جا فرار شو - در دل  
 قرائت - غم را شام نیست - پیش من طعام بیا - ساغر و دمام بیا - با او کلام کن -  
 قصہ تمام کن - از من سلام بر نزدش پیام بر - این خیال خام است - تیغ در نیام است -  
 فلان کس از قید خلاص شد - آن مرد را قصاص شد - در دمان قائم شگاف است -

سخن فتنه خلافت است - آیین راز عیان کن - با کس بیان کن - درین کار سرانسر  
گناه شد - فلان کس تباہ شد - آن جوان دوان آمد - همان زمان روان آمد  
آن کس زبان داد زبان کرد - نشان خود نهان کرد - از کبان خلاست - از زمان

عطا است - آیین قصاص خدمت به ضایع مولا است

سبق ۳

مردود - فرود - بنود غنود - نمود - کشتود - درود - ربود - وجود - سجود - صعود - فرود - سرور  
غرد - طلور - طور - عبور - دبور - رموز - هنوز - عروس - فروش - خروش - خلوص  
خصوص - عروض - نقوض - پیو - خطوط - خطوط - نشو - رجوع - فروغ - دروغ  
فروغ - خشوت - کسوت - طروق - نطوق - سلوک - ملوک - قبول - رسول - اصول  
وصول - ملول - جلول - هجوم - غموم - رسوم - سموم - قوم - علوم - دیون - فردن -  
درون - برون - جنون - فنون - ستوه - شکوه - بشوی - مشوی -

جملات مرکبه از الفاظ قسم بگاشته بالا

فضول گو - ملول مشو - حیات و عمر فرود در رزق دگر کشتود - عیش فروغ شد -  
کارش بون شد - از درون برون رفت - از وی جنون رفت - رسول قبول نمود -  
مالش وصول نمود - از دیبا عبور شد - در دل سرور شدم - آن کس از اهل علوم است -

مرد فحوم است - دروغ را فروغ نیست - درین قول دروغ چیست - غرورس با ننگ داد -  
عروس دانگ داد - این کتاب عروض است - آنکس از ذومی الفروض است

### سبق ۱۲

طیب جیب - زب - غریب - حدیث - خبیث - خلیج - خراج - حرج - جرج - صلیح -  
قیح - امید - دمید - پلید - کلید - جمید - خمید - چرید - خرید - درید - پرید - شنید - تمید -  
نزد - گزید - چنید - کشید - چکید - کید - نرید - رسید - امیر - ضمیر - نظیر - وزیر - فقیر - حقیر -  
سریر - حریر - جمیع - مطیع - بلع - دروغ - نحیف - ضعیف - حریف - زلف - رفیق - شفیق -  
طریق - فریق - ترکیک - ضحیک - دلیک - ذلیل - سبیل - قبیل - حلیم - سلیم - قدیم - ندیم -  
کریم - رحیم - صمیم - شمیم - همین - زمین - درین - برین - لقین - یقین - تین - چنین -

کمین - همین - نین - بین -

جملات مرکبه از الفاظ قسم نگاشته بالا -

صبح دید - شب رسید - آید - اسپ خرید - سگ را مار گزید - آید - جرب زمین کرد -  
عقل یقین کرد - رفیق بر من شفیق است - آن فریق درین طریق است - فقیر بخت  
امیر حقیر - ضمیر وزیر برین نظیر است - آن مرد سلیم حلیم است - این رسم قدیم است -  
برین قول دلیل چیست - بردن این خلیث سبیل چیست - آید از بهان قبیل است -

آن یزید پلید ذلیل است۔ آئین حدیث از کدام شنید موش بخانه شوم خرید۔ آن حبیب  
لیب است۔ این غریب طیب است۔ رشید نزد حریت رسید۔ تیغ کشید۔ ۴۔

سرش برید۔ خوش چشید۔

سبق ۵

آخت۔ باخت۔ تاخت۔ داشت۔ پاشت۔ چاشت۔ کاشت۔ رخت۔ خاست۔ است۔  
کاست۔ تاقت۔ یافت۔ بافت۔ دوخت۔ سوخت۔ کوخت۔ دوست۔ پوست۔  
رخت۔ بخت۔ بخت کیست چیت۔ زلیست نیست۔ خواب۔ خوار۔ خوان۔ خواه۔  
خورد۔ خویش۔ خواند۔ خواست۔ دانگ۔ بانگ۔ آرد۔ کارد۔ راند۔ ماند۔

جملات مرکبہ از الفاظ قسم گاشته بالا۔

تیغ آخت۔ بر سر دشمن تاخت۔ آن جان باخت۔ دست عدد قلم ساخت۔ این دست  
چاشت است۔ تخم را در زمین کاشت است۔ آئین دست رخت است۔ آن بدست  
چپ خاست است۔ بجه کم و کاست این ماست ترشی دارد۔ آن کس پیش خود حقه  
فرشی دارد۔ آرد و دست گوشت را از پوست جدا کن۔ آنرا کباب ساز و غذای  
خویش کرده شکر خد کن۔ چون مرغ بانگ داد۔ کار در حلق راند۔ خوش رخت۔  
آرد و جو بخت۔ نان ساخت ضیف آرد و خورد۔ قدر سے با خود ببرد۔ آئے جوان

کتاب خوان خواب مکن که خوار شوی۔ ہرچہ خواہی از خدا خواه از غیرش بیزار شوی۔  
زیست و بیاچست۔ کہ آنرا فناست بقائیت۔ نور لطف خدا بہر گرفتافت۔

او مراد دل یافت

سبق ۶

بہشت۔ گزشت۔ پرست۔ درست۔ نشست۔ شکست۔ شکفت۔ نہفت۔ درخت۔  
کرفت۔ برج۔ ترنج۔ بست۔ پسند۔ برآمد۔ پرند۔ درند۔ غرند۔ گزند۔ خزند۔ سمند۔ کند۔  
نخوند۔ روند۔ چشند۔ کشند۔ دہند۔ بنند۔ بشند۔ سپرد۔ درنگ۔ فرنگ۔ پلنگ۔ کلنگ۔

تفنگ۔ ننگ۔ بزرگ۔ سترگ۔ تگرگ۔

جملات مرکبہ از الفاظ قسم رقمزدہ بالا

زیبشت۔ قلم شکست۔ برج خورد۔ ترنج بُرد۔ بجان شکفت۔ بدل نہفت۔ نکو بشند۔  
بد و سپرد۔ کلنگ پرید۔ ننگ درید۔ آن کس دوست شد۔ خدا پرست شد۔ آن نیکبخت  
بزرگ ست۔ این شقی حیلہ سترگ ست۔ فرنگ با تفنگ جنگ میکنند۔ حیلہ گران بکار  
آفتاد رنگ میکنند۔ این سمند اور اسپند آمد۔ آن پلنگ در کند آمد۔

سبق ۷

بالا۔ کالہ۔ لالہ۔ اما۔ طالب۔ غالب۔ صائب۔ تائب۔ راجب۔ صاحب۔ مکتب۔

مطلب - طاعت - ساعت - فرقت - فرصت - جبر - غیرت - تهیبت - غیبت  
 رحمت - زحمت - حکمت - قیمت - دہشت - وحشت - غفلت - سفلت - علت - ذلت  
 قیلت - بلیت - حارث - حانث - غرغ - فرنج - افصح - اوضح - پنج - پنج - برنج - شاید  
 باید - آید - زاید - حاضر - ناظر - ساغر - لاغر - باور - یاد - مادر - چادر - گوہر - جوہر  
 بہتر - کمتر - سرکش - جرکش - پوشش - کوشش - ہیگل - صیقل - بیل - سبیل - عالم  
 ظالم - روشن - جوشن - پارہ - پارہ - خارہ - چارہ - پایہ - سایہ - دایہ - نشانہ - خانہ  
 جامہ - خامہ - آمہ - کامہ - نامہ - گامہ - لالہ - نالہ - ہفتہ - رفتہ - دستہ - بستہ - رستہ - خستہ  
 دشت - تشہ - طرہ - غرقہ - بنج - زنج - گندہ - خندہ - چچہ - رنجہ - روزہ - موزہ  
 چوزہ - کوزہ - گوشہ - چہرہ - سہرہ - زہرہ - مہرہ - پیشہ - پیشہ - چیشہ - جیشہ  
 ستینہ - کینہ - ہیئہ - ہیئہ - بیوہ - میوہ - حملہ - قبلہ - کعبہ - بچہ - زچہ - اللہ - کلہ  
 حصہ - قصہ - ساتی - باقی - ماہی - شاہی - قاضی - راضی - یاری - جاری - عرضی  
 مرضی - فرضی - قرضی - معنی - یعنی - تقوی - تقوی - عیسی - موسی - یافہ - نافہ  
 آرد - دارد - آرم - دارم - آری - داری - بازو - نازو - بازو - نازو - بازی - نازی  
 نازو - سازو - سازم - سازو - سازی - داند - ماند - داند - مانم - دانی - مانی - نالہ  
 بالہ - نالم - بالی - تالی - تابہ - یابد - تالم - یابم - تالی - یابی - پوشد - نوشد - پوشم - نوشم

سخن بسین - سخن بیختم - سخت - سخنش

جملات مرکبہ از الفاظ قسم نگاشته بالا

قدش بالاست۔ بر سرش کالاست۔ آن طالب خدا بران دیو سرکش غالبست۔  
 رومی آن صاحبِ دل صائبست۔ آیتِ نیکو ساعتست۔ وقت طاعتست۔  
 در هر کارے علت مکن۔ در بندل درویشان قلت مکن۔ خدا بهر جا حاضرست۔  
 بر همه ناظرست۔ منکر این کافرست۔ عاقل از و نافرست۔ چون عیب کسی بینی۔  
 پوشش کن۔ علم آموز در عمل کوشش کن۔ عالم بے عمل ظالمست۔ مرد بے ریا

از طعنہ گسان سالم است۔ شاخ طوبی سایہ دارد۔ آن بلند مایہ بزرگ پایہ دارد۔ آہر  
قاعنی با دختر زر راضی شد۔ این قصہ ماضی شد۔ کسے را غیبت مکن۔ در راست  
گفتن از کسے ہیبت مکن۔ دخت زیرک واناگزین بہت مفلس رہ بہ حال جز بہت  
عادت کم گفتن و کم گفتن بہتر است۔ تمام نزد ہر کس ذلیل و کمرست۔ بر عاجز زہمت مکن  
بر غیر دشمن بہت مکن۔ در بر جوشن کن۔ این شمع روشن کن۔ بکتب جام ادب است۔  
چکھ مکان غصبت۔ لذت میوہ بیوہ داند۔ در دل مرودہ آہ و حسرت ماند۔ دشنہ را  
صیقل کن۔ خود را قوی بیکل کن۔ بغض و حسد در سینہ مدار۔ با کسے کینہ مدار۔ با ہر کسے  
پیچ مکن۔ دلے را رنج مکن۔ صاحب خانہ را خبر کن۔ صبح و شام کسب نہ کن۔ زینت خانہ  
کن۔ موہ را شانہ کن۔ در ستم۔ دل حتم۔ چمن دیدم۔ گل چیدم۔ ہر کہ خندہ است مرودہ است۔

خوش گفتم۔ در شغفتم۔

جملات گفتگو۔

از گجائے آئی۔ از خانہ موآیم۔ پیچ خبر تازہ داری۔ نہ صاحب حال امیر دم اگر خدا کند  
بعد و ماہ باز پس خواہم آمد۔ خدا حافظ۔ طالب علی چراغ نالی محسن علی سنگے بر سرم زد۔  
از در در خانہ فضل اللہ گجائے روی۔ بکتبے روم۔ تنہا میروی۔ نہ قبلہ بان غالب علی  
روم۔ طالب علی بیکہ بد شتر چاہا۔ با دو مرودہ احمد وقت بہت قربت نزد و طعام بخورد۔

و جامه صاف پوش و کلاه بر سر نه و راه کتب گیر چادر بر مکنی - زود برو - ورنه غیر حاضر  
خواهی شد اگر علی حاله کتابی خوانی - پندناش شیخ سعدی میخوانم - این فقره  
بخوان - معنی این لفظ چیست - معنی نموده و انم فقط متن میخوانم -

## باب چهارم

### تجیی الفاظ پنج حرفی

آرباب - اصحاب - اسباب - احباب - انصاب - القاب - آیات - اوقات - غیرات -  
سوغات - صلوات - آیراث - میراث - اخراج - معراج - اصلاح - انواع - منقاج - مصلح -  
طبّاخ - نقّاح - اوساخ - گشّاخ - آباد - آزار - فریاد - فریاد - بنیاد - استاد - آقادر - اولاد -  
امجاد - اسناد - ارشاد - مرصاد - میلاد - میعاد - اقرار - انکار - دیوار - دیدار - بیدار - چار -  
تیمار - بیزار - پزار - آغاز - آواز - پرواز - پرواز - پشواز - ابراز - آلاس - تلماس -  
اجلاس - افلاس - احراس - مقیاس - قطاس - قرطاس - پاداش - پرخاش -  
شباباش - خشتاش - اخلاص - ابراص - اغراض - مقراض - افراط - اوساط - الفاظ -  
ایقان - اوضاع - انواع - اجماع - اساع - اطوار - اساع - اشعار - اجلاس -  
ایلات - انصاف - اعطاف - الطاف - اطراف - اطراف - آفاق - اخلاق -  
اشفاق - اطلاق - اسحاق - چقان - املاک - فزاک - تبریک - مسواک - تپاک - خاشاک -

آفلاک - آشلاک - شاماک - کاداک - آشکال - ارسال - پنسال - پنجال - صلصال  
 خلخال - انجام - آرام - الزام - اکرام - ارقام - انعام - اسلام - مصمام - مقام - دشنام -  
 باران - یاران - فرمان - دربان - قربان - دربان - ایشان - خویشان - ایوان -  
 دیوان - زندان - دندان - خندان - شرگان - میدان - ترسان - لرزان - سلطان -  
 شیطان - درگاه - خرگاه - کوتاه - روباه - مطلوب - مقلوب - سلوب - اسلوب -  
 مغلوب - مغضوب - مصحوب - عیوب - یعقوب - مرغوب - آروت - ماروت - تابوت -  
 چاکوت - یاقوت - تجموت - محدث - برغوث - موروث - مفلوج - مخروج - مفتوح - مقبوح -  
 مشوخ - منفوخ - فرمود - فرسود - آلود - آسود - مقصود - مفقود - نخبود - پیمود - مودود - موجود -  
 مسعود - میشود - میسور - منشور - منشور - منظور - زبور - مغرور - مزدور - مذکور - محذور -  
 مسطور - مقدور - مقصور - امروزی - افروز - بهروز - فیروز - طاقوس - ناقوس - فانوس -  
 مانوس - قابوس - کابوس - جاسوس - سالوس - کاموس - قاموس - بلبوس - منخوس -  
 خاموش - جاموش - خرگوش - سرپوش - سرجوش - پاپوش - منقوش - منقوش - مرقوش -  
 مخموش - منقوش - منصوص - مقرض - مغرض - مقروض - مقبوض - مضبوط - مربوط -  
 محفوظ - مخطوط - مرقوع - مرجوع - مفرغ - مبلوغ - مکشوف - مشغوف - مالوف - ملفوف -  
 مکشوف - مصروف - موصوف - موقوف - مخلوق - مرزوق - مشتوق - صندوق -

بندوق - ملوک - مشکوک - مشکوک - مشغول - مرغول - مقبول - موصول -  
 معقول - منقول - فرغول - کچکول - ببول - بدلول - مجبول - سلول - مظلوم - معلوم -  
 معدوم - موهوم - منطوم - مضموم - محروم - سمو - خرطوم - مننون - مکنون - اکنون - مضمون -  
 مشغون - بیرون - افزون - آبرو - آرزو - آجو - آندوه - انپوه - مکرده - ترتیب -  
 ترکیب - تثلیث - تانیث - ترویج - تزویج - تبیج - تصبیح - تویج - تلیج - ترسید - پرسید -  
 نالید - مالید - تالید - تاکید - پوشید - کوشید - کندید - خندید - رخشد - بخشید - چسبید - چسید -  
 تاخیر - تاخیر - تدبیر - تقدیر - تصویر - شمشر - تحریر - تقریر - تعمیر - انجیر - زنجیر - کفگیر -  
 گلگیر - آویز - آمیز - کشیز - شونیز - کارمیز - فالیز - دالیز - گلریز - پرویز - پریمیز - تقدیس -  
 تفریس - تلبیس - ابیس - حبیس - بلقیس - درویش - تشویش - تفتیش - تخبیش - تحریص -  
 تنقیص - تخلیص - تلخیص - تبخیز - تبخیز - تعریض - تنقیض - تفریط - تنشیط - تقریط -  
 توعیط - تفریع - ترجیع - قیطیع - توقع - تبلیغ - تفریع - تصنیف - تنصیف - تالیف - تملیف -  
 تشریف - تصدیق - تحقیق - تدقیق - توفیق - تخلیق - تخلیق - تارک - بارک - تحریک -  
 تشکیک - نزدیک - تلک - تعطیل - تعجل - تعیل - حلیل - تحلیل - تجیل - قذیل -  
 سندیل - تعلیم - تعظیم - تکریم - تقسیم - ترقیم - تنم - اقلیم - تقویم - آیین - آگین - مسکین -  
 تسکین - سنگین - رنگین - سیمین - شیرین - تضمین - تلقین - بالین - پالین - تشبیه - تنبیه -



گشت از استاد آنکه بدینا دست حسن خلاص مصباح اعمال است. و او ساخ کاچان کوة  
 مال است. آبراز برهنه سر افلاس آرد. مومن آنکه از مناهای خدا خود را باز دارد. و درین  
 تقییل ادا مراود کوشد. و عیب کسان پوشد. حقوق مردم شناسد. از عذاب خدا هراسد.  
 ادا ای احکام خدا فرض است. مقرر اض محبت فرض است. بعد مرون خندان آنکه اعمال او  
 حسن است. و گریان آنکه افعال او قبح است. بهشتی مردمیدان است. خیر خواه سلطان.  
 بے مہمتی نامرد چون زن بیوه است. جالہ شیطان. هر که در هر کار رضا جوی مولی است.  
 او از همه اولی است. هر که برو تنگ ری لطیف است و دشمنش مغلوب است. از بنی یعقوب  
 بوزنہ خدا بیودی مضمونست. آنچه چون و دود در کتاب خود فرمود. هر که در راه تقییل او  
 قدم فرسود. بهر او پشت موجود است. او فائز بمقصود است. هر که غیر ازین راه پیوود  
 ببال دنیا مغرور شد او مزدور رگ بیدم مردود است. هر که علم ندارد مسکین است. دل شکس  
 بهر دم بے تسکین است. قرض دار. غرض دار. مرض دار همیشه بقیرار ماند. از هرزه گفتن بول  
 میرو. بدگر بنزد نیکان نہ پذیرد. تنیکه در و نش دل نده است چون و شن فانوس است.  
 و آنکه مرده است حبش همچون خانه تاریک و منحوس است. بے عمل مریہ شیطان مرید از  
 رحمت رب مجید محروم است. و حیات دنیوی موهوم. محبتش مسموم. الفتش مذموم. حاجت

همی مردم است. اللہ پس باقی ہو

## سبق ۲

متفق مستحق منفصل متصل مشتمل مشتعل بهتمم منتظم تجربه تذکره تذخیره تخرجه تکلمه  
والده صاحبه مدرسه محله بشپره امستره مشتری مفتری قسری سخری منتری  
جنتری مصطفی مرتضیٰ بندگی پروری سروری تولّا مصلاً تعجب  
تعجب جبت مشقت ثلث محنت مخرج بفتح یفتح سلج تردد تشدد  
تولد تودد تلذذ تلذذ مقدر مکرر میسر مقرر مدور منور مستس مفرس  
مشوش مفرش تفحص تنقص تعرض تمرض تسلط توط توط مخطا تحفظ  
توعظ توّج یضغ مدغ یسغ توقف تأسف تملق تملق تمسک تملک  
توغل توکل تسلّم مقدم مزین مدّون قوجه قبه تجلی تلی ترفی ترفی  
تشفی یصفی کریم رجا مناسب محاسب ملامت سلامت حکایت شکایت  
حوادث خباثت معارج مدارج فوائج بوائج مناسخ فرائخ نباید نباید مساجد  
قواعد منافذ نواجز سمندر سکندر منابر مقابر مجالس مدارس سپارش  
گزارش عوارض عراض نشر اطّ محافط مواعظ سواعط طواع سوافط  
مخالف مطابق موافق اراک ملائک منازل متبادل قبائل سواحل ملازم  
لوازم محارم محاسن سواکن تجاویز ترازو دواو قلمرو کناره مناره

زمانہ۔ زبانہ۔ بہانہ۔ شہانہ۔ پادہ۔ زیادہ۔ ارادہ۔ اشارہ۔ در سچہ ہمیشہ۔ زبانی نشانی۔

### جملات مرکبہ از الفاظ قسم نگاشتہ بالا

با دنیا محبت مکن۔ و طلبِ مشقت مکن۔ از بہر بت بندگی مکن۔ و در خواہش  
نفس بدصرت زندگی مکن۔ عابد برے نعم غلام مزدورست۔ دنیا دار سگِ نیا مشہورست۔  
عبادت با خلاص دائم مکن۔ ہر چہ کنی برضای خدا مکن۔ اگر طلبی خدا را طلب و گر جوئی  
خدا را جوے۔ اگر پوی براہ خدا پوئے۔ اگر چیزے گوئی جز حق مگو۔ از دنیا تعرض مکن  
با خدا شو۔ طالبِ دنیا محنتست و طالبِ عقبی مونس و طالبِ کمال مذکرت۔ ہر کہ با  
خداست دلش متورست۔ بر تشدد افلاس تردد مکن۔ با فردایگان تو دو مکن۔ بہر حال  
بخمال حرام و حلال تو رع مکن۔ و ہمیشہ بحضرت حق نصرت مکن۔ متع مشو معذب شوی۔  
با خدا تو لاکن مقرب شوی۔ در امور خیرات توقف مکن کہ وقتی تا سب خوری۔ باہر کسے  
تلق مکن کہ دلت بری۔ در معاصی عجلت مکن کہ در ورطہ تہلک غریق شوی۔ براہ  
شہوات بہو کہ در آتش جہنم خریق شوی۔ یاد دار کہ تعبیل از شیطانست تاخیر از رحمت۔  
کا عجبی را بر کار دنیا مقدم ساز۔ ارادت خود را بر حق تعالی مسلم نامے۔ از تشنگی  
حالات شکایت مکن۔ از شکوہ کسی با کسے حکایت مکن۔ انچہ خدایت دادہ است بر حق امت گزین۔  
کا خود را بر خدا توکل مکن خوش نشین کسے را دشنام دادن نباید و مسقط گفتن نشاید۔



هر که بابدان نشیند اگر طبیعت ایشان نگیرد لیکن بطریق ایشان متمم گردد - دو کس می‌روند و  
 محشر بر وند یکس آنکه داشت و نخورد دیگر آنکه داشت و نکرد - فریب دشمن نخورد و غرور  
 ندانم مخرک این دام نزن ضاده است و آن دامن طمع گشاده - آهمن راستایش خوش می  
 آید چون لاشه که در کعبش منفرجه نماید - هر که دشمن کو چک را حقیر شمارد بدان ماند که در  
 آتش اندک راهل گذارد - دشمن ضعیف که در طاعت آید و دوستی نماید مقصود و مجرب این  
 نیست که دشمن قوی گردد - آواز بر لب باطله دهل بر نیاید و بوسه عنبر از گند سیر فرو ماند -

### باب پنجم

#### تبیجی الفاظ شش حرفی

پناشت - انگاشت - پنداشت - افراشت - افراخت - انداخت - اندوخت - افروخت -  
 آموخت - واسوخت - نگینت - آمیخت - آریخت - آریست - پیرست - پروخت - برخاست - پیرست -  
 لذاشت - آفتاب - ماهتاب - ناشپات - نامجات - الغیاث - ذوثلاث - کاربار - کارزار -  
 لوسفند - گویند - کامگار - سازگار - نامدار - تاجدار - موسمار - هوشیار - شاخسار - جوینار -  
 تخیز - جست - خیز - غلیو از - جلد ساز - کار نیز - کار نیز - معجز - خیز - آبجوش - بناگوش - آستان -  
 دستان - بادبان - تابان - ساربان - کاروان - پاسبان - باغبان - خاندان -  
 خانان - شادمان - آسمان - بوستان - دوستان - آستین - پوتین - رسیان - کوسمان -

میزبان - مهربان - پادشاه - بارگاه - کارگاه - انقلاب - انتخاب - التفات - مضحکات -  
 احتیاج - احتجاج - افتتاح - اصطلاح - انشاخ - انتفاخ - اعتماد - اعتقاد - استعاذ - التذاذ -  
 اختیار - اعتبار - انتظار - انتشار - امتیاز - اهتزاز - التماس - اقتباس - نهش - افترش -  
 اختصاص - استنصاف - اعتراض - افتراض - احتیاط - انحطاط - التحاط - احتطاط -  
 ارتفاع - اطلاع - انقراض - اصطلاح - اخراج - اختلاف - اتفاق - انقراق - انسلاک -  
 انماک - انتقال - انفصال - انتقام - انتظام - اتهام - اعتقاد - احتشام - اتنام - مایمان -  
 مایمان - حاضران - ناظران - چشمان - طیلان - الامان - کشتان - اشتباه - شنگاه -  
 ملاقات - مقامات - سلاطین - شیاطین - مضامین - قوانین - تماثیل - بابل - بیارام -  
 بیارام - بیشار - بیشار - بیاسود - میاسود - بیالود - میالود - سپاهان - سواران - بهاران -  
 نگاران - مراجعت - مرافقت - مطابقت - موافقت - مناسبت - مصاحبت - مخالفت -  
 محافظت - محاوره - مشاوه - مقابله - مبادله - مراسله - مرحله - مطالعه - معانقه - مراقبه - ملاحظه -  
 مطالبه - مبالغه - مباحثه - مناظره - مجادله - مکابره - آرایش - آسایش - آمیزه - آويزه - افرازد -  
 اندازد - انگارد - پندارد - فالوده - آلوده - فرسوده - فرسوده - نالیده - بالیده - نوشیده -  
 پوشیده - پستانه - پروانه - دیوانه - سالانه - ماهانه - تاریکی - باریکی - آلودن - آسودن -  
 فرمودن - فرسودن - آوردن - پروردن - خاریدن - باریدن - پاشیدن - شاشیدن -

نالیدن - مالیدن - پوشیدن - کوشیدن - دوشیدن - نوشیدن - ترسیدن - پرسیدن -  
رسیدن - غسیدن - گذاشتن - گماشتن - نگافتن - نتافتن - گذاختن - نوافتن - شناختن -  
فراختن - گساردن - گماردن - گزاردن - فشاردن - گذاشته - گماشته - شکافه - شناخته -  
گذاخته - نواخته - شناخته - فراخته - گسارده - گمارده - گزارده - فشارده - \* \* \*

## سبب ۲

### تجیی الفاظ ہفت حرفی

انگاشتن - انگاشتم - انگاشتی - انگاشته - پنداشتن - پنداشتم - پنداشتی - پنداشته - افراشتن -  
افراشتم - افراشتی - افراشته - برداشتن - برداشتم - برداشتی - برداشته - افراختن - افراختم -  
افراختی - افراخته - انداختن - انداختم - انداختی - انداخته - انگینتن - انگینتم - انگینتی - انگینتہ -  
آمیختن - آمیختم - آمیختی - آمیخته - آدوختن - آدوختم - آدوختی - آدوختہ - آمیختن - آمیختہ -  
آمیختی - آمیختہ - افروختن - افروختم - افروختی - افروختہ - اندوختن - اندوختم - اندوختی - اندوختہ -  
رسانیدن - رسانیدم - رسانیدی - رسانیدہ - خرامیدن - خرامیدم - خرامیدی - خرامیدہ -  
خراشیدن - خراشیدم - خراشیدی - خراشیدہ - تراشیدن - تراشیدم - تراشیدی - تراشیدہ -  
فروشدن - فروشیدم - فروشیدی - فروشیدہ - خروشدن - خروشدیم - خروشدی - خروشدی -  
آراستن - پیراستن - بزخاستن - پروختن - پرستیدن - پروریدن - شکوہیدن -

جهانیدن - دوانیدن - پسندیدن - ترنجیدن - تراویدن - تراویدن - خوایدن - غلاییدن  
 درخشیدن - درخشیدن - نموشیدن - فروشدن - زداویدن - ستائیدن - ستیدن -  
 ستیزیدن - سرائیدن - سگالیدن - گدازیدن - نیازیدن - نگاریدن - نگاریدن -  
 غریبیدن - نیوشیدن - گزائیدن - گزائیدن - نیکویدن - نوردیدن - استعیاب -  
 استعجاب - تسلیمات - تقصیرات - تعلیلات - قصدیعات - تفریحات - تاویلیات -  
 معلومات - ملفوظات - منظومات - مقبولات - مکرویات - مستورات - مفتوحات - طووسات -  
 استمرج - استمرج - استفرح - استکاح - استبعاد - استغفار - استنکار - دستاویز -  
 رشاخیز - استیناس - استراس - خوان پوش - پلنگ پوش - باده نوش - سیاه گوش -  
 استطلاع - استماع - استفرغ - استملات - استجاف - استنشق - استبراق - استسواک -  
 استعجال - استسلام - استعلان - استمان - سلیمانی - خراسانی - ساسانی - پیکدانی -  
 خاندانی - سکنین - ترنجین - چرخ طلسم - چرخ همبرز - عفراتی - شیرخانی - ربانی - باغبانی -  
 یاددانی - ساربان - بردوانی - برگدانی - کامرانی - ماهتابی - آفتابی - کامکاری - سازگاری

سبق ۳

تجلی الفاظ هشت در فی

افزایدن - افزاییدن - افزاییدن - افزاییدن - آلایدن - آلایدن - آلایدن - آلایدن -

افرازیدن - افرازدیم - افرازیده - آفرازدین - آفرازدیم - آفرازیده -  
 آفرازدین - آفرازدیم - آفرازیده - آفرازدین - آفرازدیم - آفرازیده -  
 آفرازدین - آفرازدیم - آفرازیده - آفرازدین - آفرازدیم - آفرازیده -  
 آفرازدین - آفرازدیم - آفرازیده - آفرازدین - آفرازدیم - آفرازیده -  
 آفرازدین - آفرازدیم - آفرازیده - آفرازدین - آفرازدیم - آفرازیده -  
 آفرازدین - آفرازدیم - آفرازیده - آفرازدین - آفرازدیم - آفرازیده -

آغازیده - آغازیدیم - آغازیده - آغازیدیم - آغازیده - آغازیدیم -

حصہ دوم

باب اول

در پندہائے سودمند بر عایت حروف ہجا

۱- اطاعت مادر و پدر واجب است و اطاعت استاد مستتمہ ایشان را بہر حال  
 خوش دارد و ہرگز رنجہ ساز آزار رسانیدن کسی را نتیجہ نیکو ندارد از صحبت نادان  
 بادیہ خوشتر است آدمی گناہ خود را یاد نمی دارد ولیکن پیش خداوند تعالی ہمہ موجود است  
 افتخارے تر خود باز نان نادانی است - آئین را متعاقب خوش آید از دشمن خدرا یاد  
 از صحبت جاہلان بہر ہیز از مصاحبت ہان بہر ہیز نمائے از مادر و پدر  
 و از استاد و از بزرگان ادب کے کن و با ایشان از ادب سخن میگردہ باش -

ب۔ بہترین سرانہ اولاد آدم ادب ست۔ برعیب پند کردن آثار محبت ست۔  
 بزر قول ہر گان عمل ضرورت۔ برائے خدمت مادر و پدر و استاد بجان دل حاضر باش۔  
 پ۔ پدر و مادر و استاد ہر چیز نصیحت کند بران عمل کن۔ پندے کہ سودمند کند  
 ترا و تمیل آن بکوش۔ پانچ خود را در راہ مستقیم حق قائم مضبوط دار پیر و اہل ضلال ہرگز مباش  
 ت۔ تواضع آدمی را عزیز گرداند تکبر مردم را خوار و ذلیل و بے مقدارے سازد۔  
 تکبر ابلیس را ذلیل و خوار کرد و تکبر عزراہیل را خوار کرد و ہر زندان لعنت گرفتار کرد و  
 تجویز خود را بر تجویز خدا و رسول و پدر و استاد مقدم مکن۔

ث۔ ثمرہ نیکی نیکی ست۔ و ثمرہ بدی بدی۔ ثروت دنیوی را بہ نسبت آخرت  
 و بال جان خود شمار۔ ثروت حسن اعمال ہر عقی درین دنیا جمع میگردہ باش کہ ہر روز  
 رستخیز بکار ست آید

ج۔ جمع مال زہر و نیاست و جمع حسن اعمال از برائے عقی۔ جور و جفا بر کسے مکن کہ  
 جفا پیغہ را بہ و زخ عذاب شدید ست۔

چ۔ چار چیز ذیل بزرگیت۔ علم را عزیز و حسن و بد را بنیکوئی دفع کردن و خوشم فرو  
 خوردن و جواب با صواب دادن۔ چون عہد کنی در دفاعی آن جہدائے تا دوست دشمن را  
 بر تو اعتماد باشد۔ چاہکوسے از کسے مکن کہ ترا حقیر خواہد دانست۔

ح- علم اختیار کن که علم آدمی را وقار افزاید. <sup>۲۲</sup>حرف چکشی با کسے کن که موجب دگی  
دل است. <sup>۲۳</sup>خدا ز کسے کن که ماسدان در جهنم معذب خواهند شد. <sup>۲۴</sup>طال خدا اختیار کن و  
از چیز با سحرآمیز <sup>۲۵</sup>حلاف مشو که حلف کننده در هر سخن بے اعتبار است.

خ- خیانت کن که غایت همه حال مردود است و خلق خدا از و ناخوش شود. <sup>۲۶</sup>خاکساری  
اختیار کن که در خلافت عز و وقار یابی تخم اشجار که خاکساری اختیار کند خدایش نشو  
و نائی بخشد. <sup>۲۷</sup>خاشع باش که حق تعالی خشوع کننده گان را دوست میدارد.

د- در خوشحالی هر کس دست میشود و در افلاس امتحان دوستی است. <sup>۲۸</sup>در آریان کلام  
سخن کردن عیب. <sup>۲۹</sup>دل کسے را رنج مرسان. <sup>۳۰</sup>در پی ایذا و تکلیف کسو باش. <sup>۳۱</sup>در صحبت  
بیکان دشمن. <sup>۳۲</sup>در کار با تعجیل و تشابک کن. <sup>۳۳</sup>دشمن را حقیر بنامیز. <sup>۳۴</sup>دشمن دانا از دوست  
نادان بهتر است. <sup>۳۵</sup>دنیادار امکانات است اگر با کسے نیکی کنی و بیکان با تو نیکی کنند اگر  
بدی کنی دیگران نیز با تو به بدی پیش آیند.

ذ- ذکر خدا میکرد باش که ذکر کننده گان را خدا خوش میدارد. <sup>۳۶</sup>ذهول در اطاعت  
خدا و رسول هرگز کن که در غافلان شمرده شوی.

ر- را از دل با کسے مگو. <sup>۳۷</sup>راستبازی شاکر کن که راستباز را دوست بسیار باشد. <sup>۳۸</sup>راست کار  
را گاهی ضرر نگیرد. <sup>۳۹</sup>را خود را بر آمار و پیر و استاد مقدم کن. <sup>۴۰</sup>را تمیز باش.

ز زندگانی در بندگی خدا و پویش خودی و بے آزاری بسر باید کرد. ز نان او رتندی  
و نرمی دار. ز نهار غوار مباحش ز هر اختیار کن.

س. شرمایه بزرگی عقل و ادب است. اصل و نسب سخاوت و از عبادت است.  
شائیش بجا کردن طفلان را بد راه نمودن است. شترے که داری انعام و او بهیتر.  
ستیز با کسے مکن.

شش. شکر گذاری سبب یاد توفیق است. شام و سحر در طاعت حق تعالی  
شغل میکن از یاد و غافل مباحش. شایستگی اختیار کن که مردم ترا دوست خواهند داشت.  
شکایت کسے پیش کسے مکن. شما اهل خود را نیکو ساز.

ص. صحبت صاحبان را منتفع بخیالت است و صحبت طالحان را مضرت بربنایت.  
صبر اختیار کن که نام خدا و تعالی صبور است صبر کنندگان را دوست میدارد او تعالی  
با ایشانست. صبر بفتاح جنت است و کلید فرحت نیز صحت را غنیمت شمر.

ض. ضرب صبدیان چون آب در بستان است در باب تعلیم و ادب. ضحور مباحش بر  
حوادث فلکیه. ضراعت اختیار کن که حق تعالی مزراعت و زراعی کنندگان را دعا  
مے پذیرد. ضرر یکسے ممران.

ط. طهارت را دوست دار که حق تعالی طهارت کنندگان را دوست دارد.

طعام کم خور کہ بسیار خورند و کامل سست می باشد و در وقت گرسنگی اگر طعام نیاورد بسیار  
خوار و ہلاک باشد و در کم خوردن فوائد بسیارست قطع مکن کہ طمع ہر جا ذلیلست۔  
ظلم بنیاد سلطنت را می کند کہ ظالمان را خداداد دست نمیدارد و ظلم بدست ظلم برکسے  
مکن۔ ظرافت بہترست امانہ از ہر کسے۔

ع۔ علم از ہمہ دولت افضلست۔ عالم ہر جا کہ رود عزت و حرش کند۔ عجلت در ہر کار  
مکن۔ عجل باعث ترقی دولتست۔ عجز شکنی مکن چون با کسے عہد گئی در وفاے  
آن جہد نماے۔ عجب کسے بہر۔ عزت گیر از حال دیگران۔ عوض نیکی از کسے نخواہ۔  
غ۔ غرور مکن بر بال دنیا۔ غیثت مگو کہ غیب دان جز خدا کسے نیست۔ غضب مکن  
بر ساقران و غریبان و یتیمان۔ غنیمت خود بخور۔ غنیمت شمر وقت فرصت را برابرے  
عبادت۔ غیبت کسے مکن کہ از زنا شدست۔

ف۔ فتوت اختیار کن۔ فرصت را غنیمت شمار۔ فاشق را از نزد خود دور کن۔  
فاجران را نزد خود راہ مردہ۔ فریب با کسے مکن۔ فقو لی مکن۔ فقیر آن را دوست دار  
فرزند خود را علم و ادب آموز۔

ق۔ قریب علما بنشین قرین ایشان باش۔ قربت حق در عبادت اوست۔  
قناعت گردین۔ قانع اگر شوی بکفایت خاک ہم ز رست۔ قصور گسان معاف کن۔

ک - کریم پیشداختار کن که خدا تعالی کریم است کریمان را خدا دوست می دارد  
کاتب خیرات و نکو نیاباش کافرت نمت مباحث کاغذی را بر کار دنیا مقدم ساز  
کمال در عبادت حق و در قربانبری مادر و پدر و استاد هرگز مکن -

گ - گران جاتی مکن - گرچه در بغل از کسے مار - گرم و دماغی بگذار - گرد و خمیان مگر ده  
گنگل موجب تنگ عزت است گیتی ناپا مدار است دل از و بند - گوشش کن  
اندرز صنادید -

ل - لیاقت علم و فضل گوهری بهاست هر که دانا است آفر عزیز دارد - لطف کن  
بر خردان و غریبان - لباس خود همیشه لطیف و صاف دار - آمو و لب بگذار که لاطا است  
لا ازم گیر بر خود اطاعت خدا و رسول

م - محافظت جان از همه مقدم است مگر راه مردم حاضر باید دانست - مرگ بانیکنامی  
بهتر است از حیات بنامی - مثل خدمت مادر و پدر خدمت استاد باید کرد - مصاحبت  
کتاب از همه بهتر است - موجب اتحاد و محبت نرمی و ملائمت است - مدارا با دشمنان خوش است  
و تلافی با دوستان -

ن - نصیحت و پند فیکو ترین عطایاست - نیک بخت کسیکه پند بررگان شنود و کسے که  
نشود و در هلاک خود سعی میکند - نا تراش را ادب ده یا از نزد خود دور کن - ناکس نالائق

قابل تھا و نباشد چون تیر از کمان از دور باش۔

۱۳۵۔ و آخر دن از علماے دین نیکوتر است از واقع شدن با جملہ۔ و فائے وعدہ

علامت ایمان داری است و نشان خود مندی وقت چیرے است پس عزیز الوجود چو

میر و باز بدست منی آید۔ و فاق با ہر کس نشان عقل نیست۔ و فتح خود را بر یک تیرہ بند۔

۱۳۶۔ و لاد محبت با اہل بیت خود و با ہمسایہ و با شرفا از حسن اخلاق است۔

۵۔ ہر قصورے کے کہ کئی قبول نہای و منکر مشوکہ مردم دیانت دارند نہ کہس غریب باشند۔

۱۳۷۔ ہر چہ ندانی ازہ پر سید نش نگہ دار۔ ہر کہ صبر اختیار کرد و بمقصد رسید۔ ہر کہ کار خود

بہذا سپارد کارش حسب الخواہ ساخته گردد۔ ہر کارے کے کہ کئی مشورہ مافلان کن۔

۱۳۸۔ ہر کارے کے کہ کئی بحضور دل باید کرد۔ ہر سرے کے کہ داری معنی بہتر است زیرا کہ محرم اسرار

در عالم کمتر باشد ہر کہ دروغ نگوید و فلان وعدہ نکند و مردم را نیاز دارد ہمہ کس

اور ادوست تردد دارند۔

۱۳۹۔ یاس از رحمت خدا موجب کفر است۔ یاری بدان ہلاکی ایمان و جان است۔

۱۴۰۔ نہ ہنار اید وستان از یارب بد شعر یارب بد تر بود از مار بد

یا ہر گوی آدمی را خرابے بے اعتبار گرداند۔ بین دروغ آدمی را ذلیل گرداند۔ یا ہر

این نصائح و پذیر را کہ ترا مفید است۔

## باب دوم

## اسئوله عجيبه و اجوبه غريب

سؤال - ایمان چیست - جواب - ایمان در لغت گردیدن و ایمن گردانیدن نفس خود را از عذاب - و در اصطلاح بر واحدانیت حق سبحانه تعالی و نبوت پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام و ادا نمودن اوای از دل و زبان اقرار کردن و بصدق دل گردیدن و یقین آوردن - و نزد بعضی پروردگار خود را از جمیع عیوب سالم دانستن و منتظر رحمت غیبی او شدن و در کنایه در همه حال همگی از خود را صنی و خوشنود دانستن و این هفتاد و دو شعبه دارد اعلی اش کلمه طیبیه است و ادنی اش خمس خاشاک و خار و خشت از راه دور ساختن -

سؤال - اسلام چیست - جواب - اسلام در لغت گردن نهادن و در اصطلاح خود را تابع حضرت انوریدگار نمودن - و بر احکام خدا و رسول خدا گردن نهادن و با نقیاد آن پرداختن - سؤال - فرق در میان اسلام و ایمان چه باشد - جواب - حقیقت اسلام و ایمان واحد است یعنی هر که مؤمن است او مسلم است و هر که مسلم است او مؤمن است و تمایز آن در میان نیست لیکن غالب مفهوم ایمان تصدیق قلبی و حال باطن است و در اسلام خضوع و انقیاد ظاهر - سؤال - صفت ایمان بر چند قسم است - جواب - بر دو قسم مجمل و مفصل - سؤال - صفت ایمان مجمل چند است - جواب - دو است اول ایمان آوردن بر خداست

چنانکہ ادباً نامہ و صفات خود ست و دوم قبول کردن جمیع احکام اور اسٹوال صفت یافت  
 مفصل چند ست۔ جواب پیش است اول خداوند کریم را واحد و لا شریک است و دوم  
 فرشتگان اور ابرحق شمر دن سوّم کتاباے اور راست دانستن چارم جمیع معیبران  
 اور ابرحق پنداشتن پنجم روز رستاقیر را به یقین انکاشتن کہ بعد از موت برخاستن  
 و حساب دادن ضروریست ششم اندازہ نیکی و بدی از جانب و تعالی شمر دن اما اول تقابل  
 از نیکی بدین خوشنود میشود و از بدی ناخوشنود بیت بیرون زگور لای کر است چه نیرنی۔  
 ایمان اگر بگور بری ضد کر است ست۔ سوّال از خدا تعالی چه باید خواست جواب  
 خیر و عافیت دارین۔ سوّال زندگانی چگونه بسر باید کرد جواب به خوشنودی و  
 بے آزاری۔ سوّال عمر بکدام شغل صرف باید کرد جواب در تحصیل علوم سوّال علم  
 چه نتیجہ دہد جواب دانندہ علم اگر کہ باشد میرد اگر فقیر باشد تو انگر گردد۔ سوّال  
 عزّت بچه افزون شود جواب بے کم گفتن سوّال راه راست چگونه معلوم شود جواب  
 بروفتنای علم سوّال دنیا کر اگویند جواب ہر چه در آخرت بکار نیاید سوّال نفس بچه تہذیب  
 منسوب شود جواب بخالفات اور سوّال نیکی مقدم تر از ہمہ با کہ باید کرد جواب  
 در حق مادر و پدر و استاد سوّال۔ خوشنودی خدا بچه حاصل شود جواب بخندنگاری با  
 والدین و اساندہ سوّال۔ کدام نیکی نزد حق تعالی مقبول تر ست جواب نیکیاے

که با والدین و اساتذہ و فرزندان و قوم و قبیله خود کنند سؤال کدام بدی نزد خدا  
 بدترست جواب دعا و بیکه در حق فرزندان کنند و ظلم که بر زیر و ستان روا دارند  
 سؤال پنجمت بچند دلیل شناخته شود جواب بستہ دلیل پنجم طلب علم دوم غارت ستم  
 شگفته ردی سؤال نیک ترین کار با چیست جواب مجلس علما و حکما نشستن و  
 از مصاحبت ایشان متمتع شدن سؤال مرد عارف کیست جواب آنکه در پی آزار  
 کسی نگیرد سؤال بے آزاری چگونه حاصل شود جواب خود را از جمیع کمتر و بدتر داند  
 سؤال این صفت چگونه حاصل آید جواب از برکت صحبت علما و حکما سؤال نهم  
 عبادت الهی چگونه مآل شود جواب بیا دداشتن موت سؤال تازیکی دل از چه چیز  
 جواب محبت دنیا سؤال روشنائی دل چگونه حاصل آید جواب بہ ترک حب دنیا  
 و حطام دنیوی سؤال در دنیا چگونه باید ماند جواب مثل مسافر کسی که در سران فردو آید  
 چون شب بگذارد صبح کوچ کرد سؤال مرد را از جان چه عزیز ترست جواب  
 دیندار را دین و بیدین را درم سؤال انسان را بچه چیز توان شناخت جواب  
 بمعاملہ سؤال بایر چگونه شناخته شود جواب در وقت حاجتمندی یار و اغیار را  
 معلوم توان کرد سؤال فرزند ناخلف چگونه باشد جواب چنانکه گذشت ششم  
 اگر بزرند در کنند و اگر بگذارند عیب بود سؤال در میان مرد و زن فرق چیست

جواب از آسمان تا زمین یعنی تا از آسمان بخار و بر زمین فروید۔ سوال دلو و مگر گمان  
 چیست۔ جواب توبہ و استغفار کردن۔ سوال توبہ کردن در جوانی بہتر است یا در پیری  
 جواب در جوانی خوشتر است زیرا کہ مرد پیر چہ کند کہ توبہ نکند۔ قطعہ حسن

موسے بر تن ہمہ سفید شدہ	بر سر ت موسی کے سیاہ نمائند
لے حسن توبہ آن زمان کردی	کہ تمرا طاقب گناہ نمائند

سوال صحت جسم در چہ چیز است۔ جواب باشتہای صادق طعام خوردن و ہنوز اندکے  
 اشتہا باقی است کہ دست از طعام باز گیرند۔ سوال کدام کس است کہ صدیہ پیشہ باشد  
 بروعیب نگیرد۔ جواب مرد سخی۔ سوال آن چہ چیز است کہ بہتر از زندگانی و بدتر از  
 مرگ باشد۔ جواب بجز از زندگانی نیکنامی است و بدتر از مرگ بدنامی۔ سوال انسان  
 از کدام عمل محبوب لہا باشد۔ جواب از راست معاملگی و شگفتہ رونی۔ سوال صاحب  
 دولت را کدام عمل خوشتر است۔ جواب بختا جان نان دادن و تواضع ہمانان پروردگار  
 سوال نشان دوست صادق چیست۔ جواب آنکہ در نیکی یاری تو کند و از بدی  
 ترا منع آید و باز دارد۔ سوال رزق چیست۔ جواب ہر چہ بتو رسد۔ سوال از مملکت  
 اوراد بچہ چیز ہواظیت باید کرد۔ جواب نام خالق دیداد کردن موت را۔ سوال کدام  
 کس است ہر جا کہ رود اوراد دست دارند۔ جواب صاحب ادب شہر

ادب بهتر از گنج متارون بود	فزون تر از ملک مسریدون بود
----------------------------	----------------------------

سؤال چند چیز است اندوه را بر دواجواب دو چیز یک رفیق موافق دوم دیدن  
روے دوستان صادق فرد رفیق خوب کیاب است چون اکسیر در عالم بدست  
هر کافه کیمیا گرے توان گفتن پ سؤال مرد عاقل کیست جواب آنکه از مخالفت  
دنیا آزرده و دل تنگ نباشد فروز رنج و راحت گیتی مرغ لے دل مشغولم که  
آئین جان گاهے چنان گاه جو چنین باشد پ سؤال عالی همت کیست جواب  
آنکه نعمت اخوت را بر نعمت دنیا گزیند بیست و لے که حور بهشتی ربود و بیغا کرد پ  
که انتفات کند بر بتیان ثنائی پ سؤال کدام مرض است که طبیب بعلاج آن فروماند  
جواب حماقت و ابلهی بیت خوی بد در طبیعتی که نشست پ نرود جز بوقت مرگ از  
دست س سؤال از عواقب سو که ام از خوشتر است جواب خوشنودی حق تعالی  
فر و فکر عقیقه همین کند انا پ عاقبت کار یا خداوند است پ سؤال خواب بهتر است  
یا بیداری جواب ظالم را خواب عادل را بیداری س سؤال دوست کدام است  
جواب آنکه عیوب ترا پوشد و هنرهای ترا ظاهر کند سؤال از نعمت های دنیا  
چند چیز خوشتر است جواب چار چیز اول ولت از کسب حلال دوم زن نیک  
کردار صاحب جمال سوم فرزند صالح ستوده نصال چهارم نیکنامی و اقبال

سوال - یاران چند قسم اند جواب سه قسم اند قشوی

دلایاران سه قسمند از بدانی	زبانی اند و نانی اند و جانی
بنانی نان بده از دُر بدر کن	تواضع کن بیارای زبانی
دلایاران جانی را بدست آر	ز برش جان بده از می توانی

باب شوم

امثال ضرب البیان بترتیب حروف تہجی

۱- مقصودہ	۲- ممدودہ
اول بس باقی ہوس	آدم بہ آدم میرسد کوہ بکوہ میرسد
اول بسم اللہ غلط	آدمے خوب حکم عقدا دارد
اول طعام بعدہ کلام	آب آدم تیسیم برخاست
اول خویش بعدہ درویش	آمدن بارادت رفتن با جازت
اول بہ آخر نسبتے دارد	آب ناویدہ موزہ کشیدن
از پسر ناخلف دختر بہتر	انچہ بر خود نہ پسندی بر دیگرے پسند
از پائے ننگ چہ سیر و	از آنکہ حساب پاک ست از محاسبہ چہ پاک
از دست گرستہ چہ خیر	انچہ در دیگ ست بچہ در آید

<p>ارزان بعلت و گران بحکمت از خردان خطا و از بزرگان عطا اگر بوسست بهین قدر بس است</p>	<p>آنچه در دل است بر زبان آید آن دست را که خورد و گاو را قصاب ببرد</p>
<p>مصاریع</p>	
<p>ای روشنی طبع تو بر من بلا شدی از لفل و زنجیل سردی مطلب اسپ وزن و شمشیر و فادار که دید از دوست یک اشاره و زما بسر دیدن</p>	<p>آسان گردد بر آنچه بهمت بستی آسوده کسی که حسرت ندارد هن قبح شکست و آن ساقی نماند آواز سگان کم کند ز رو گذار را</p>
<p>ب موحده - بزرگی عقل است نه بال - بوشک پنهان نمی ماند - چپه تان گریه مادر شیر زنده به بوسه به پیغام راست نیاید - بے نان بتوان زیت بے آب نتوان زیت - باغ و بوستان لائق دوستان - مصاریع -</p>	
<p>بر آت عاشقان بر شاخ آهوی بخت و دولت بکار دانی نیست با در و کس رسد که در دے دارد</p>	<p>بر سهولان بلاغ باشد و بس بر سر سفر زند آوتم هر چه آید بگذرد برین عقل و بهمت نباید گریست</p>
<p>پ فارسی - پیر من خست اعتقاد من بس است - پیران نمی پرند و میدان می پرانند -</p>	

پاسے چراغ تاریک باشد پنج انگشت برابر نیست + پس خوردہ سنگ سگ را سنا بد  
پیش طیب کار از مودہ برو۔ و پیش غیر حکیم نا تجربہ کار مرو۔ پاسگدا انگ نیست ملک انگ نیست  
ست فوقانی۔ تا تریاق از عروق آورده شود مارگزیدہ مرده بود۔ تنہا پیش و ماضی

تصفیت را مصنف نیکو کند بیان

روی راضی آئی۔ مصاریع

تا یا را کرانوا بدو میلش یکہ باشد

تشنہ در خواب آب مے بند۔

تا سال دیگر مے خورد زنی کہ مانند ج معجمہ۔ جا مے استاد خالی نیاشد۔

جویندہ یا بندہ۔ جائیکہ شاہین چنگ زند پائے بک در رقص نخیلو۔ ع جواب

جاہلان باشد خموشی۔ ج فارسی چاہ کندہ را چاہ در پیش۔ چراغ پا بین خود

روشنی ندارد۔ مصاریع۔ چہ نسبت خاک را با عالم پاک۔

چہ کند بینوا ہمین دارد + چہ خوش بود کہ بر آید بیک کرشمہ دو کار۔

چہ دلاور ست و زوے کہ بکفت چراغ دارد + چرا کارے کند عاقل کہ باز آید لیشیانی۔

چراغ مفلسان نورے ندارد۔ ح حطی۔ حساب دوستان باشد بدل و ل۔

حکم حاکم مرگ مفاجات۔ حرف می ماند وقت نمی ماند حکمت بہ لقمان آموختن۔

خ معجمہ۔ خود پسندی دلیل نادانی ست۔ خداوند ہر شیئان کے دہد۔ خود را نصیحت

غیر را نصیحت۔ خوسے بدر را بہانہ بسیار خدا کہ مے دہد نمی پرند کہ تو کیستی۔ خانہ دوستان

بروب و در دشمنان مکوب - خاکه خالی را دیو میگیرد - خالی دست و سیاه باشد -  
 و ممله در خانه اگر گسست یک حرف بست - در خانه مور شبنم طوفان است - دروغ گو  
 هر جا دلیل است - دروغ گو را حفظ نباشد - دست خود دمان خود - دست بے هنر کفچه  
 گدائی است - دل را بدل است - دوائے غضب خاموشی است - دهن مخالفان توان گشت  
 دیر آید در دست آید - دیوانه بکار خود هو شیار - آشفته آید بکار اگر چه بود سر مار  
 در ممله - ره راست رزوا اگر چه دور است - راست و دروغ برگردن راوی - رویش  
 بین حالش میپرس - روستائی را عقل از پس می آید - ریش قاضی دُم خر -  
 زرمجه زرداوان و در دسر خریدن - زن کار کند ملاقات زند - زده را میتوان زد  
 زمین سخت آسمان دور - زین بیوه مکن اگر چه حور است - زرب بر سر فولاد نند نرم شود -  
 س ممله سوال دیگر جواب دیگر سوال از آسمان جواب از میان - سگ زرد بر اور  
 شغال سگ حق شناس باز مردم ناپاس - سخن است تلخ میشود - سخن شنیدن  
 پنج دولت است - سگ باش برادر خرد باش - سبزه مار کوفته به - سخی سر بلند در هر دو  
 عالم است - سر کفقت از عمل شیرین تر است - شش معجمه شنین کئے بود  
 مانند دین - شراب بفت قاضی هم خورد - شکر بقدار علم شکانی بود شد و گر چه خواهد شد -  
 شلم خفته باز زقره خام - شراب زده را شراب و است ص ممله صبر منقح کار با است -

صدقه دادن روز بلاست. صاحب کرم همیشه مفلس باشد صلاح نشد بلا باشد. صدر هر جا که  
 نشین صدر است. صدر کلان را یک کلون برست صفائی خانه از آب و جاروب است  
 صاحب غرض مخبون باشد معمله علم شے پل ز جمل شے. عذر گناه بد تر از گناه  
 عاقلان در پی نقطه نزود عطاء اوبه تقائے نمی شدم. عیان را چه بیان  
 عیسی بدین خود موسی بدین خود. علم در سینه باید نه در سفینه. علاج واقع پیش از وقوع  
 باید کرد غم معجمه غم فردا امروز نباید خورد. غم نداری بزجر. غلیو از را با کبوتر چه کار.  
 غریب هر دل عزیز است. قمر شمس قطب از جانی جنبد. قرض مقراض محبت است  
 قدر درویش بر جان درویش. قدر جوهر جوهری داند و قدر گل بلبل. قاضی بر شوت  
 شود راضی. ک عربی. کرده خویش آمد پیش. کار بکثرت است. کار تصدیر بتدبیر  
 راست نیاید. کار امروز بفر و امگذار. کجا آسمان کجا ریمان. کز آمدی کز پیر شدی  
 گ فارسی. گردن بطع بلند باشد. گویم مشکل و گر نکویم مشکل. گر بگشتن روز  
 اول باید. گریه وقت به از خنده بے وقت. گوشت خردندان سگ. گندم از گندم  
 برود و بجز ز جمل. لیلی را از چشم مخبون باید دید لذت تیشنه از کوکبن باید پرسید  
 لغت بکار شیطان. لاحول بران زن که کس ندهد. م. مال عرب پیش عرب  
 مال مفت دل بے رحم. مژده بدست زنده. ترک انبوه جسته دارد مسلمانان در گور

مسلمانی در کتاب موتن موم دل کافر سنگدل۔ ملا شدن ہرمان بہت انسان شنیدن مشکل  
 مفت را چہ باید گفت۔ مشتے نمونہ از خردارے۔ من آنم کہ من انم۔ مارگزیدہ از ریسمان  
 مے ترسد۔ مارا ازین چہ قصہ کہ گاؤ آمد و گرفت۔ ما بخیریم و شما ہم سلامت۔  
 ن۔ نادان سخن گوید و دانا قیاس کند۔ نیکی کن بد ریا انداز۔ نہ تابانند نہ پاک  
 رفتن۔ نقل کفر کفر نباشد۔ نقل عدیش بہ از عدیش۔ نیکی برباد گناہ لازم۔ نیم حکیم خطرہ جان  
 بیم ملا کا ہل بیان۔ نیاز پیران حق فقیران۔ نام بلند بہ از بام بلند۔ و۔ واکن کیستہ بخور  
 ہر سبب۔ ولی را ولی موشناسد۔ وقت از دست رفتہ باز نیاید۔ وقت مشکل از دست  
 و دشمن شناختہ میشود۔ ۵۔ ہر فرعونے رامو سائے۔ ہر دردے رادوائے۔ ہر چہ پیر نیاید  
 دل بنگی را نغاید ہر کارے و ہر مردے۔ ہمت مردان مدد خدا۔ ہر کہ بے یار بود  
 پیوستہ بیمار بود۔ ہنوز دہلی دوست در مجلس جاہلان خاموشی ضرورت۔ ہر کہ  
 مصلحت خویش کو سیداند۔ ہمسایہ کے را مباد۔ سی تھمائی۔ یک انا رصد بیمار  
 یک سر ہزار سودا۔ یکے آند کے رفت۔ یک یوسف ہزار خریدار۔ بے را بگر دیگرے را  
 دعوی کن۔ یکے نقصان ماتیہ دوم شہادت ہمایہ۔ یک من علم را دہ من عقل باید۔  
 سچے آید یکے میرود۔ یک لقمہ صبحی بہ از مرغ و ماہی۔ یک لقمہ صبح بہ از دہ لقمہ چاشت  
 یک نشہ دوشد۔ یک دادہ محبت ست باقی ہمہ گاہ۔ یک سپر لائق بہ از دہ سپر نالائق۔

## باب چہارم

### مبادا

مرد بے تنگ۔ ترغ بے جنگ۔ محل بے شمع۔ قاضی بے شرع۔ چراغ بے روشن۔ غیاظ  
بے وزن۔ گاؤ بے شیر۔ کمان بے تیر۔ قتر بے ہمار۔ پاکی بے کمار۔ آپ بے لگام۔  
فتح بے نیام۔ نیل بے زنجیر۔ صیاد بے پنجیر۔ ملک بے سیاست۔ عورت بے غیرت۔ شراب  
بے کباب۔ گوہر بے آب۔ نازنین بے ناز۔ مطرب بے ساد۔ چہم بے مروّت۔ امیر بے فروت  
مسافر بے منزل۔ ناکہ بے محل۔ عروس بے شوہر۔ مرد بے در۔ داماد بے تکلف۔ صوفی  
بے قصوف۔ تخلص بے پرہیز۔ گرسی بے میز۔ چاقو بے دستہ۔ متصدی بے بسہ۔  
باتح بے نکل۔ دعوت بے کل۔ تھان بے صمن۔ طالب علم بے ذہن۔ وکیل بے حق  
وکیل بے منطق۔ دل بے نور۔ بیشت بے حور۔ رقص بے نقال۔ تھلہ بے نقال۔ عالم  
بے عمل۔ مالک بے حل۔ مسافر بے گوشہ۔ انگور بے خوشہ۔ خانہ بے رخت۔ جنگل بے درخت  
دوست بے وفا۔ مشوق بے جفا۔ زمین بے آسمان۔ بام بے زردبان۔ یار بے  
رفاقت۔ اخبار بے خلافت۔ زندگے بے عشرت۔ تدبیر بے فطرت۔ محفل

بے خاص عبادت بے اخلاص

عمل مثلث این زمان

دروغ	از ہمہ زیادہ مُرَوِّج	بد عہدی
صبح بنارس	از ہمہ زیادہ مشہور	چند دوسے لکھنؤ
باخت قمار	از ہمہ شیرین تر	دشنام فقیر
دزدی	از ہمہ آشکار تر	زنا رشوت
نصیحت	از ہمہ تلخ تر	تدبیر راستی
معاہدہ راست	از ہمہ ناگوار تر	صحبت نیک وضع کُن
اخبار دروغ	از ہمہ مرغوب تر	وضع نیچری سواری ریل
	از ہمہ بیقدر تر	

اخبار اردو	امید و ارباش بے ٹل	عربی خوان مسلم۔
قرائت روم	از ہمہ سب بیشتر	ٹیکس ہوس برغیان
مقروض زمیندار اودھ	و ثیقہ دار لکھنؤ	پابند وضع کمن
حق گوازی بیطرفی کے	از ہمہ سب بدتر	نوکری پولیس
خوشامدی	سوداگر قرض فروشندہ	افسار از و طرفہ گیرندہ
خوردن طعام دعوت	سودا کے قرض	فرمایش مشوقان
گواہ صادق	حکیم حاذق	تاجر ایماندار
مرض آشک	ناز و کیلان	حاضر باشی عدالت

	ہر وقت گرم تھ	
بازار رشوت	دکان محمد و در لکھنؤ	مزاج حاکم کمان
	چشم فرو بستہ رو سپہ ہند گان	
ریش خاندانی	مستغنیان عدالتہا	شریک کمپنی
	از پیش رانج بیش	
پوسٹ کارڈ	منی آرڈر	بے خوف تماش بینی
	از ہمہ خرد تر	
دشمنش آئی	سارون خاندانی	گدایان پیشینی
	خدا کدام کدام کس را چہ دہد	
<p>سخنی را دولت۔ متمول را سخاوت۔ حکیم را حلم۔ تولی را حسن خلق۔ ناگاہ را موت  تماش بین را غیرت۔ عاشق را صبر۔ حاکم را چشم۔ شاعر را بے فکر می۔ مولا را انرا اتفاق  مردم طاقت۔ دار را ہمت۔ معشوق را رحم۔ دعاے خیر را تاثیر۔ ترقی و مفاس را برکت  قاضیان را سوزاک۔ دہان را بیان۔ بدعاش را آشک۔ ظالم را کزوری۔ انصاف  مزاج را حکومت۔ دوشان را انگشاہ دلی و فراخ دستی۔ دشمنان مارا جیس دامنہ</p>		

شرفارالیافت۔ واپسیران الیثان را صحبت نیک۔ شاگردان دودہ بیان را توفیق  
نماز جمعہ ورنہ مرض ہیفہ۔ حجاج این زمان را راست گوئی و ایمان داری۔ عطا ہے دین را  
عزت۔ و مرا از فضل بکیرانش ہرچہ او خواهد و ہرچہ من خواہم۔

### نوکران بے تنخواہ را ببین

آنریری مجسٹریٹ . . . . . نوکر سرکار  
مالائق شوہر . . . . . نوکر زن لائقہ  
مغاس تماش بین . . . . . نوکر طوائف  
دیہاتی حکیم . . . . . نوکر عطار  
طالب علم ملقہ بندی . . . . . نوکر مدرس  
اہل مقدمہ . . . . . نوکر عملہ پیشہ۔  
مددگار سررشتہ . . . . . نوکر اہلند  
نامہ نگاران . . . . . نوکر ایڈیٹران اخبار  
سرغنہ بد معاشان . . . . . نوکر چکیداران  
راجگان ہندو . . . . . نوکر حکام  
بھکار . . . . . انگریزی

از همه بهتر و نیکوتر

۱. بکے آن زبان که خدا را یاد کنند۔
۲. آن کلام که در آن ذکر خدا باشد
۳. آن دل که در آن کدورت نباشد
۴. آن مکان که عیب دار نباشد
۵. آن کتاب که دین و دنیا هر دو را بهبودی بخشد
۶. آن اہلکار که راشی یعنی رشوت گیر نباشد
۷. آن گوش که خوبی ہر قسم شنود۔
۸. آن صحبت کہ براہ راست آرد
۹. آن زن کہ پاکدامن باشد
۱۰. آن ملک کہ اندران نفاق نباشد
۱۱. آن دولت کہ از محنت پیدا کردہ باشد
۱۲. آن علم کہ منافع دین و دنیا بخشد
۱۳. آن عالم کہ بر علم خود عمل کند و مردم را اللہ تعالیٰ امر بالمعروف و نہی عن المنکر کند۔

لباس کراچیست			
لباس دولت	سماوت	لباس درویش	قناعت
لباس اولاد	سعادت	لباس سخن	فصاحت
لباس آدمی	علم	لباس زن	شرم
لباس علم	عمل	لباس جسم	تندرستی
لباس زندگی	آزادی	لباس نوکر	وفاداری
لباس دست	بروقت بکار آمدن	لباس بنان	فکر خدا و راست گوئی
شمر کراچیست			
شمر صبر	راحت	شمر علم	عزت
شمر تنبیت	ذلت	شمر بد پرهیزی	بیماری و غلت
شمر متشغ	ستیز	شمر مشینر	نقصان
شمر عشق الهی	سرور دائمی	شمر مکر و فریب	بربادی
شمر چاپلوسی	بے اعتباری	شمر سنیاحی	تخریب کاری
شمر اخبار بینی	واقف کاری	شمر بد سلوکی	بد بختی
شمر بندوستان	باهم ناطقانی	شمر بنگاله	سراسر مکر و فریب

	کدام کدام چیز پنج کدام مے بُرد	
بیخ زخمت ..	.. مے بُرد ..	.. معمار علی عمارت بنائید والا
بیخ دُم ..	.. ” ..	.. نشہ ..
بیخ زندگی ..	.. ” ..	.. سر ..
بیخ سلطنت ..	.. ” ..	.. ظلم ..
بیخ سوداگری ..	.. ” ..	.. بے ایمانی ..
بیخ امیری ..	.. ” ..	.. عیاشی ..
بیخ کردگان ..	.. ” ..	.. ناز ..
بیخ ایمان ..	.. ” ..	.. طمع ..
بیخ بیمار ..	.. ” ..	.. نیم حکیم ..
بیخ تحریر ..	.. ” ..	.. بدخلی ..
بیخ طلبا ..	.. ” ..	.. اطلای غلط ..
بیخ ہندوستان ..	.. ” ..	.. نفاق ..
بیخ حسن عمل ..	.. ” ..	.. غفلت ..
بیخ اصلاح ..	.. ” ..	.. ریا و سمہ ..

آمد کثیر	
آمد و کیلان .. .. .	در عداالت
آمد بقالان .. .. .	در خشک سالی
آمد خوشامدیا .. .. .	در امیران
آمد عطاران .. .. .	در و با و میضه
آمد گوشا .. .. .	در نابینایان
آمد رباب نقاط .. .. .	در محفل کتبه ایما
آمد دلالان .. .. .	در بازار
آمد مردم اویش .. .. .	در میلسا
آمد مردمان هر دو طرف .. .. .	در جنگ باهمی
آمد عمل و متصدیان .. .. .	در سر کار غافل
آمد هندوستانیان .. .. .	در عهد لار طرپن
آمد عاقلان .. .. .	در هر مقام
آمد ملایان .. .. .	در مسجد با براسے بنامه و شیرینی
آمد مولویان اندک استعداد .. .. .	از گروه روده میان در جاہلان بیات

## نسخہ مسلسل گناہان

برگ تواضع - تخم سناج - تسلیم - تخم رنما - صمغ وفا - پوست صبر - اصل الحیا - تخم خوف -  
 تخم رجا - اینہمہ دویہ راہموزن گرفته در ہاون استغفار کوفته در آب صدق تر کرده بوقت  
 تہجد بیدار توکل نہادہ از آتش عشق الہی جوش دادہ بعد در پارچہ زہد صاف نمودہ از باد  
 حلیم سرد نمودہ و شکر شکر آمیختہ در کاسہ قناعت انداختہ بنوشند یقین کامل است کہ مواد فاسد  
 مثل حسد و بغض و کینہ و بخل و کبر و عیب و ریا و کذب و غیبت و حرام و حرص و طمع و غیرہ  
 خارج گردد و زود صحت کاملہ دست دہد برب العباد۔

## باب پنجم

## در حکایات عبرت آیات حکایت آ

آوردہ اند کہ ہبلول پوینہ نزدیک ہارون رشید و آملہ او را متفکر دید گفت موجب تفکر چیست  
 گفت از بے وفائی دنیا فکر می کنم - گفت ترا این فکر نے باید کہ اگر جان را و فایہے

ہرگز این پادشاہی بتو نہ سیدے قطع

کین جہان بنیاد محکم داشتے  
 گر چنین بودے ہم آدم داشتے

گفت باہبلول ہارون کا شکے  
 گفت ہبلول اے امیر المؤمنین

حکایت ۲

روزے بھول نشسته بود چند کلاه سرے در پیش نهاده بارون شید بوی رسید پرسید که این کلاه چیست  
گفت کلاه پدر من و کلاه پدر تو میان ایشان فرق می جویم۔ قطعہ

برداشتی و کلاه بوسیدہ راز خاک	گفتم کہ فرق باشد ہر دم بجان شان
دیدم میان ہر دو بونت حیات فرق	بعد وفات فرق ندیدم میان شان

### حکایت ۳

شنیدم کہ افلاطون حکیم چار صد سال در خلوت نشست و ہر روز باندا ذہ بیکرم طعام خورد  
بدین ریاضت عقود ملکی راحل می کرد قطعہ

دیدہ ام در صحائف حکمت	کز طریق ریاضت ان سلاطون
وضع کردہ ست علم موسیقی	از صریح تحریک گردون

تو کہ از آب و نان شکم را پر کردہ در درون تو یک مسئلہ رہ نیابد قطعہ

اندرون از طعام خالی دار	تا درو نور معرفت بینی
تھی از حکمت بعلت آن	حکایت ہم کہ چری از طعام تا بینی

خواہندہ مغربی در صفت برازان علیہ گفت: ۱۔ خداوندان نعمت اگر شمار انصاف  
بودے و ما را قناعت۔ رسم سوال از جهان بر خاستہ قطعہ

اے قناعت تو انگر مگردان	کہ ورائے تو بیج نعمت نیست
-------------------------	---------------------------

هر کرا میر نیست حکمت نیست	کنج میر اختیار لقمان است
حکایت ۵	
یکے از ملوک بے القاصات پارستانی را پرسید کہ کدام عبادت فاضلتر است۔ گفت ترا خواب	
	نیمروز تا در ان یک نفس غلغ را نیا راری قطعہ
گفتم این فتنہ بہت خواہش برودہ بہ آنجنابان بذر ندگانی مردہ بہ	ظالمے را خفتہ دیدم نیمس روز دانکہ خواہش بہتر از بیداری است
حکایت ۶	
در ویستے مستجاب الدعوات در بغداد پیدا آمد۔ حجاج یوسف را خبر کردند بخواندش و گفت دعائے خیر کے بر من کن۔ گفت خدا یا جانیش بتان۔ گفت از بہر خدا این چہ دعاست۔	
	گفت این دعائے خیر است ترا و جملہ مسلمانان را امین شوی
گرم تھاکے بماند این بازار مردنت بہ کہ مردم آزاری	لے زبردست زیر دست آزار بچہ کار آیدت جہان داری
حکایت ۷	
اعرابی را دیدم کہ پسر را ہیگفت او پسرک بن تحقیق پرسیدہ خواہی شد روز قیامت کہ چہ چیز حاصل کردی و گفتمہ خواہی شد کہ بکدام کس منسوبستی یعنی ترا خواہند پرسید بہتر چیست	

	نگویند که پدرت کیت قطعه	
اوش از کرم پیله نامی شد لاجرم همچو او گرامی شد		جامه کعبه را که می بوسند با عزیله نشست روزی چند
<p>حکایت ۸- دو امیر زاده در مصر بودند یکی علم آموخت و دیگری مال انداخت عاقبت الامیر یکه غلامه عمر گرفت و آن غلامه غریبه مصر پس این توانگر بچشم خمارت در رفقه نظر کرد و گفت که من بسلطنت رسیدم و این همچنان در سکت ماند گفت ای برادرش که گفت باری خدایم مرامی باید گفت که میراث پیغمبران یافتن نیست علم و ترا میراث فرعون و هان رسید</p>		
	بسته ناکب مصر نظم	
نه ز نورم که از نیشم پالند که زور مردم آزاری ندارم		من آن مورم که در پایم بالند چگونه شکر این نعمت گزارم
<p>حکایت ۹- دژ دی بنامه در ویش رفت چند انکه بیشتر جست کت یافت و ویش بیدار بود سر برداشت و گفت که تن در روز روشن درین جای هیچ نیامم- تو در شب تار یک</p>		
	چه خواهی یافت قطعه	
اسے نکرده در جوانی هیچ کار کز توانی جست در شبهای تار		لاف طاعت چند در پیری زنی آنچه را در روز روشن کس نه جست

حکایت ۱۰۔ روزی از حضرت علی کرم الله وجهه چند بیوہ پرسیدند کہ شمارا علمست ما را مال  
بیشتر از علم چه فائدہ بردارید چنانکہ ما از مال نفع برداریم۔ گفت قطعہ لعل و کف

بہ تقسیم جبار را ضعیف شدیم	با علم و اندر بر اعدا شش مال
کہ باشد فنا مالِ شان زود تر	و لے علم ما را نباشد زوال

## باب ششم در انقال عجیبہ و لطائف غریبہ

نقل ۱۔ نوشیروان عادل در کفر مُرد۔ بدیدندش در خانقاہی خوش و محترم۔  
پرسیدند کہ این مقام از کجا یافتی گفت بر مہربان شفقت نمودم و بیگناہان را نیا زردم۔  
از ان یافتم۔ نقل ۲۔ یکے از خلفا بسلولِ اکفت مرصحت فرما۔ گفت از دُنیا  
بآخرت چیزے نمی توان بُرد جز ثواب و عقاب۔ نقل ۳۔ گویند کہ نوشیروان بزر بجزیر  
جز سہا بستہ بود و طر نے از ان زیر بالینِ خود ہنائے و طر نے دیگر در میدان بردخت بستہ  
داشتے تا کہے را اگر مُتے بودے سلسلہ بچنبا نیدے آواز جز سہا شنیدہ نوشیروان  
بیرون آمدے و بدادش سیدے۔ نقل ۴۔ یکے از پادشاہان بزاہدے گفت کہ از  
ہولِ عظیم قیامت ترسناکم۔ گفت امروز از خداے عزوجل تبرس تا ہول قیامت نباشد  
نقل ۵۔ کسی طعام منجور د۔ مجھے اواز درو آمد و بطلب سہی شریک طعام شد آن کس

بدل تنگ آمد و گفت که شنیده ام که تو قصه یوسف را بحسن بیان ادا کنی امید سماع دارم۔  
گفت شخص بود پسری داشت گم شد باز یافت این گفت و بزد خوردن مشغول شد  
بیچاره را شکم پر نشد و محسن جیتی و حیران ماند و هیچ نگفت۔ نقل ۶۔ گویند که مردی منطقی  
روزی بطلب بیت بدکان زیات رفت دید که سنگی گران بر چرخ زریانی نهاده و هر دو چشم  
کا و چرخ بجزیره بسته و جلجل در گلویش آویخته است۔ از موجبات اینم تفسیر کرد زیات  
گفت سبب نهادن سنگ نیکه تا گا و بداند که مالک بر آواز زیاتی نشسته است۔ و عیاش  
بند و شستن چنان گا و آنکه حقیقت نهادن سنگ اطلاع نیابد پُرسید که موجب جلجل چه باشد  
گفت تا هر جا که باشم از آواز جلجل در یابم که گا و چرخ در گردش منطقی گفت پس اگر  
بیک جا ایستاده گردن خود را حرکت داده باشد زیات گفت که گا و من منطق نخواهنده است۔  
نقل ۷۔ از کسی پرسیدند که درین زمان مردان بسیارند یا زنان گفت صنف دوم  
پرسیدند چگونه گفت هر که پیر و زن است یا بر امر زنان کار میکند او هم زن است ازین  
اعتبار زنان بسیارند۔ نقل ۸۔ گویند که رابعه بقمی در عذرت بود و حسن بقمی نزدش  
رفت و بایا گفت که ای رابعه هر دم شیطان در پس انسان است و باید که نکاح کسی عالم حساب  
حسن را نی۔ رابعه انفراسد دریافت که این مرا نکاح کردن میخواهد گفت که من سوگند دارم  
جوابش فرمائی۔ آنکه حق تعالی عقل و شہوت آفریده چند حصه کرد و اگر اعطاف نمود۔ گفت

عقل را ذہانتہ کردہ ازان ہمداد و یک بزین و شہوت را بر عکس آن یعنی این را ہم  
ذہانتہ کر دہ ازان بزین داد و یک ہمداد را اذہانتہ کر دہ من با یک حصہ عقل و حصہ شہوت  
راضیہ کر دہ نکاح کہے خواہم و تو با ذہانتہ عقل یک سام شہوت راضیہ کر دہ نتوانستی  
و مرا نکاح کر دہ بیخوابی یا بواجب حسن نخل شد و خیال نکاح از دل برداشت۔

### لطائف غریبہ

لطیفہ ۱۔ حضرت ابو بکر صدیق و حضرت عمر فاروق القامت بودند و حضرت علی نہایت  
بست قدم روزی علی در میان ششمن نشسته بود۔ صدیق بطریق مزاح گفت اَلَيْسَ بَيْنَنَا  
كَالْثَوْنِ فِي كُنَا یعنی علی در میان ما ہر دو چون حرفت فون ست در لفظ گفتار حضرت  
علی جوابش فرمودند لَوْ لَا عَلِيٌّ بَيْنَكُمْ أَفَكَانَكُمْ لَا یعنی اگر علی در میان شما نہ بود  
بہں بودندے شما ہر دو چون حرفت لا یعنی نیست۔ لطیفہ ۲۔ روزے کا کس نزد  
امیر المومنین علی آمد ندیکے بردیکے دعویٰ کر دہ گفت این شخص مرا میگوید کہ با ما و تو  
مقام شدہ ام۔ حکم دہد او چگونہ باشد۔ امیر فرمود کہ اوراد آفتاب ہمارو بر سایہ او صد بزین  
لطیفہ ۳۔ بکر از اولاد خلفائے عباس کہ بغایت ظالم و ستم پیشہ بود۔ داعیہ خلافت و شہادت  
ندیم پدر خود را گفت از برائے من لقبی پیدا کن مثل متوکل باشد و مقصم باشد۔ ندیم گفت  
نعم و باشد۔ لطیفہ ۴۔ مرد سپاہی نہن جہانہ داشت نامش خور بود سپاہی روزی بفرار شدہ بود

رو بکرزینا گفتندش و نام و چه میگیزی باز کرد۔ اگر کافر انجمنی غازی باشی و اگر از  
دست کافر کشته شوی شهید گروی و در قیامت حور بیانی۔ گفت مخ در دنیا حورے دارم برا  
حور عقی خود را بکشتن ندیم۔ لطیفه ۵۔ چمن بر حجاج گرد آمدن بودند ز نے را از انا گرفتار کرده  
پیش حجاج بردند۔ حجاج باو عتاب خطاب غاز کرد۔ او چشم بر زمین دوخته نہ جواب میداد و  
چشم بر لب او میخاورد۔ یکے گفتش کہ امیر باتو سخن گوید و تو اعراض میکنی گفت از جهت آنکہ  
خدا تعالیٰ بجانب او نظر نمیکند۔ حجاج پرسید کہ از کجا گویی کہ خدا بمن نظر نمیکند گفت بدلیل آنکہ  
اگر بتو نظر داشت ترا این چنین ظلم نگذاشته۔ حجاج منفعّل گردید و زن را بگذاشت لطیفه ۶۔  
اعرابی مسجد رسول علیہ الصلوٰۃ و السلام آمد و نماز بسرعت تعجیل بآنانی و تعجیل بجا آورد امیر المؤمنین  
علی کرم الله وجهہ حاضر بود۔ دید و گفت کہ نماز تو درست نشد گفت صحیح شد فرمود نشد گفت شد  
بار سوم علی شہید و بانگ بر زد و دُورہ بر کشید و فرمود کہ برخیز و نماز را اعاده کن۔ اعرابی از ترس  
دُورہ برخاست و نماز بتانی و تعجیل داد کرد و بجنوع و خشوع مبالغہ نمود امیر فرمود ای بدو  
این نماز کہ گذاردی بہتر است یا آنکہ پیش ازین خواندی بہتر بود۔ اعرابی گفت لا واللہ نماز  
اوّل بہتر بود زیرا کہ از ترس خدا بود و نماز دوم از ترس دُورہ شاست لطیفه ۷۔ یکے از  
قصص خواست کہ با عالمی طرفی بطلبیہ کند گفت از تو مسئلہ ہے پرسیم جواب با صواب  
بگوئی گفت انچه دانم عرض کنم قاضی گفت سگر از باسے بر باجی جرئت و باوے از و سر زد

آن بادخلق بصاحب کدام بام داشته باشد گفت بهر بام که نزدیکتر بود گفت اگر هر دو بام  
برابر باشد گفت نصفی بصاحب این سر و نصفی بصاحب آن سر رسید گفت اگر صاحبان هر دو  
سر غائب باشند گفت به بیت المال مال غائب تعلق بخینا قاضی دارد - لطیفه ۸ -  
ابو نواس محبتی را دید که مرصع را آویخته بود و خواست که او را تا زیانه زند ازیراے آنکه در  
دست او چیزے دیده بود که آن خمرے پالانید محبت را گفت بگذاز این فقیر را تا در پی کار خود  
برود گفت نگذارم که او آلت خمر پاودن همراه دارد - ابو نواس دامن برداشت و عضو تناسل  
خود با و نمود و گفت پس بیا و مرا بزن که آلت زنا کردن همراه دارم محبت نخل شد و آن مرد را  
بگذاشت - لطیفه ۹ - ظریفی زن بخواست و آن زن بعد از چهار ماه پسرے زائید و نشو گفت  
که این پسر اچھا نام داری گفت پیک میز گام که راه نه ماه را بچهار ماه طے کرده آمده است  
لطیفه ۱۰ - زنی بدخوی و بدروئی بپار شد و شوهر را گفت که اگر بمیرم چون خواهی بیست  
شوهر گفت اگر نمیری چون خواهم زیست - لطیفه ۱۱ - اجتماع بر عاے باران بصبحا پیفتند و  
اطفال نیز همراه ایشان بودند نظریفے پرسید که طفلان را کجا می برید گفتند که اینها مصونند و دعا  
ایشان مقبول است ظریف گفت اگر دعایے کو دکان متجرب بود یک محلم و یکت عالم زنده نماید  
لطیفه ۱۲ - حاکم ظالم برے خود مقبره ساخت و بنایان یکسان را بجا کار کردند تا با تمام رسید  
حاکم از آساز بنایان که مرد ظریف بود پرسید که این عمارت را دیگر چه باید گفت وجود شریف شما

## حصه شوم

## در حساب سیاق و هندیسه

و آنرا دفتر میباید در اینجا بقدر ضروری از آن اکتفا نموده شد

## باب اول

## در چگونگی رواج سیاق فارسی و عربی بهندوستان

باید دانست که در زمان پیشین بملک هندوستان اهل قلم هندو بودند و باطوار این دیار خط هندی در وفاتر بکار می بردند هرگاه که فرزانوائی را بجای هندو قطع گردید و مسلمانین مسلمان سر برآرد سلطنت شدند از ابتدا ۵۳۵ هـ که رای پتھورا والی هندوستان بقتل رسید و سلطان شهاب الدین غوری مظفر و منصور گشت تا چهار صد سال بعد اسلام فرم در هندوستان دفتر هندی جاری ماند و در زمان خلافت حضرت ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر پادشاه چون افضل الفضل الملک الشعر اشیح ابو الفیض فیضی که در حساب دانی و دقائق سیاق و الافطرت بود نسخه لیلای واتی را از هندی بفارسی ترجمه نموده در جلده و آن مرتقی مراجع عالیه گردید و خواجہ بے بدل خان و شاه منصور شیرازی و غیره چند شخص خاص که در نویسندگی و نگار گاه درست داشتند مساعی موفور بکار بردند تا دفتر هندی را بفارسی نموده بسان شیخ ابو الفیض مشمول عواطف شاهی شوند این معنی از آنها پیش رفت

نگردید آخر وزیر اعظم راجه توپورمل که در حسابانی بد طولی داشت در سنه سبت و هشتم  
اکبری مطابق سنه ۹۹۱ هجری قمری فاتریندی را برهم زده و قمر فارسی مقرر کرد

## باب دوم

بدانکه در باب سیاق و سبک شروع حساب نخستین بر سر ذوالف مے نگارند از برای  
آنکه در حروف تجوی اولاً حروف الف و نیز بحال سجد سر حروف الف است که شهادت میدهد

بر احدیت ذات حضرت صمدیت جل شانه

## باید دانست

که در رقوم اعداد و سیاق و سبک هندی که مدار نویسندگی برانست ازین نقشه ذیل

## واضح دانید

نام هندی	نام فارسی	صورت هندی	صورت رستم
ایک	یک	۱	۱
دو	دو	۲	۲
تین	سه	۳	۳
چار	چهار	۴	۴
پانچ	پنج	۵	۵

نام هندی	نام فارسی	صورت ہندسہ	صورت رشم
چھ	شش	۶	۷
سات	ہفت	۷	۸
آٹھ	ہشت	۸	۹
نو	نہ	۹	۱۰
دس	دہ	۱۰	۱۱
گیارہ	یازدہ	۱۱	۱۲
بارہ	دوازدہ	۱۲	۱۳
تیرہ	سیزدہ	۱۳	۱۴
چودہ	چارزدہ	۱۴	۱۵
پندرہ	پانزدہ	۱۵	۱۶
سولہ	شانزدہ	۱۶	۱۷
سترہ	ہفتدہ	۱۷	۱۸
اٹھارہ	ہشددہ یا ہجین	۱۸	۱۹
انیس	نوزدہ	۱۹	۲۰

نام هندی	نام فارسی	صورت ہندسہ	صورت رستم
بیس	بیت	۲۰	عہ
اکیس	بیت ویک	۲۱	لہ عہ
بائیس	بیت وودو	۲۲	عہ عہ
تیس	بیت ووسہ	۲۳	عہ عہ
چوبیس	بیت وچار	۲۴	لہ عہ عہ
پچیس	بیت وپنج	۲۵	عہ عہ
چھیس	بیت وشنش	۲۶	عہ عہ
ستائیس	بیت وہفت	۲۷	لہ عہ عہ
اٹھائیس	بیت وہشت	۲۸	عہ عہ
اونتیس	بیت ونہ	۲۹	لہ عہ عہ
تیس	سی	۳۰	عہ
اکتیس	سی ویک	۳۱	لہ عہ
بیس	سی وودو	۳۲	عہ عہ
تینتیس	سی ووسہ	۳۳	عہ عہ

نام هندی	نام فارسی	صورت هندی	صورت رستم
چونتیس	سی و چار	۳۴	لوسی
پنیتیس	سی و پنج	۳۵	مسی
چھتیس	سی و شش	۳۶	یسی
سینتیس	سی و هفت	۳۷	مسی
اٹھتیس	سی و ہشت	۳۸	ہیسی
اننتالیس	سی و نہ	۳۹	نوسی
چالیس	چل	۴۰	للی
اکتالیس	چل و یک	۴۱	للی
بیالیس	چل و دو	۴۲	للی
تینتالیس	چل و سه	۴۳	للی
چوتالیس	چل و چار	۴۴	للی
پنیتالیس	چل و پنج	۴۵	للی
چھیالیس	چل و شش	۴۶	للی
سینتالیس	چل و هفت	۴۷	للی

نام هندی	نام فارسی	صورت هندی	صورت رستم
اٹھتالیں	چهل و ہشت	۴۸	۴۸
اونچاس	چهل و نہ	۴۹	۴۹
پچاس	پنجاہ	۵۰	۵۰
اکاون	پنجاہ و یک	۵۱	۵۱
باون	پنجاہ و دو	۵۲	۵۲
ترپن	پنجاہ و سه	۵۳	۵۳
چوبن	پنجاہ و چہار	۵۴	۵۴
پچپن	پنجاہ و پنج	۵۵	۵۵
چھپن	پنجاہ و شش	۵۶	۵۶
سٹاون	پنجاہ و ہفت	۵۷	۵۷
اٹھاون	پنجاہ و ہشت	۵۸	۵۸
اونٹھ	پنجاہ و نہ	۵۹	۵۹
ساٹھ	شصت	۶۰	۶۰
اکٹھ	شصت و یک	۶۱	۶۱

نام ہندی	نام فارسی	صورت ہندسہ	صورت رستم
نوں	نود	۹۰	لے
اکا نوے	نود و یک	۹۱	رے
بائیسے یا برائے	نود و دو	۹۲	یے
تیرا نوے	نود و سہ	۹۳	مے
چورائے	نود و چار	۹۴	لے
پچانوے	نود و پنج	۹۵	وے
چھیانوے	نود و شش	۹۶	زے
ستانوے	نود و ہفت	۹۷	مے
اٹھیانوے	نود و ہشت	۹۸	یے
نینانوے	نود و نہ	۹۹	رے
سٹو	صد	۱۰۰	بار

## فائدہ

در اعداد ہندسہ صورتہائے احادیث بدین گوئی است

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ -

و از هر یک عشرت و مائت و الف و غیره آن صور جدا گانه مقرر کرده اند مگر همین که ترقی  
اعداد از صفر بشود که یک را بده و ده را صد و صد را هزار و همین نوع مرتبه  
متصاعده یک داند یعنی ما قبل صورت یک یک صفر گذارند عشر یعنی ده شود و دو صفر گذارند  
مائت یعنی صد و سه صفر دهند الف یعنی هزار اگر دو چون ده و صد و هزار و همین وجه تا آخر

باید دانست

که در زبان عربی - احد - اثنین - ثلاث - اربع - خمس - ستة - سبع -  
ثمانیه - تسع - احاد گویند - و عشر - عشرين - ثلاثین - اربعین - خمسين - ستین -  
سبعین - ثمانین - تسعین - را عشرات گویند و مائت - مائتان - ثلاث مائت -  
اربع مائت - خمس مائت - ست مائت - سبع مائت - ثمان مائت - تسع مائت - را مائت گویند  
الف - اثنی الف - ثلاث الف - اربع الف - خمس الف - ست الف - سبع الف  
ثمان الف - تسع الف - را الون نامند و تا همین چهار درجه تا مائت جدا گانه مقرر  
و بعد از الون اسامی علمه هیچ نیست بلکه کلمات الون و کلمات الون و همین تا آخر  
گویند و همین نوع در فارسی نیز تا هزار است چنانچه ازین نقشه ذیل واضح خواهد شد

نام هندی	نام فارسی	صورت هندی	صورت رقم
ایک	یک	۱۰۰	۱۰۰

نام هندی	نام فارسی	صورت هندی	صورت رستم
با سٹھ	شصت و دم	۴۲	سے
چو سٹھ	شصت و سہ	۴۳	سے
چو سٹھ	شصت و چار	۴۴	لوسے
پنپٹھ	شصت و پنج	۴۵	سے
چھ سٹھ	شصت و شش	۴۶	سے
سر سٹھ	شصت و ہفت	۴۷	سے
اٹھ سٹھ	شصت و آٹھ	۴۸	سے
اونھتر	شصت و نہ	۴۹	لوسے
ستر	ہفتاد	۵۰	سے
اکھتر	ہفتاد و یک	۵۱	لوسے
بہتر	ہفتاد و دو	۵۲	سے
تہتر	ہفتاد و سہ	۵۳	سے
چوہتر	ہفتاد و چار	۵۴	لوسے
پنچھتر	ہفتاد و پنج	۵۵	سے

نام هندی	نام فارسی	صورت هندی	صورت رستم
چھتر	هفتاد و شش	۷۶	ه
ستھتر	هفتاد و هفت	۷۷	و
اٹھتر	هفتاد و ہشت	۷۸	ی
اوناسی	هفتاد و نہ	۷۹	و
اسی	ہشتاد	۸۰	سہ یا لہ
اکیا سی	ہشتاد و یک	۸۱	لہ
بیا سی	ہشتاد و دو	۸۲	لہ
ترا سی	ہشتاد و سہ	۸۳	لہ
چوراسی	ہشتاد و چار	۸۴	لہ
پچاسی	ہشتاد و پنج	۸۵	لہ
چھیاسی	ہشتاد و شش	۸۶	لہ
ستاسی	ہشتاد و ہفت	۸۷	لہ
اٹھیا سی	ہشتاد و ہشت	۸۸	لہ
نواسی	ہشتاد و نہ	۸۹	لہ

اما در زبان ہندی تا بہت پنج درجہ ناماے جداگانہ مقرر ساختہ اند برین ترتیب  
ایک - دہن - سین - ہزار - دہ ہزار - لکھن - دہ لکھن - کروڑ - دہ کروڑ  
اربن - دہ اربن - کھربن - دہ کھربن - نیلین - دہ نیلین - پربن - دہ پربن - شکھن  
دہ شکھن - چلبن - دہ چلبن - انتن - دہ انتن - مدھن - دہ مدھن -

برائے تعداد مراتب کہ در ہندوستان مشہورند نہایت شان ایشیت

نام	مثیل	تعداد و صفر
۱ اکن		
۲ دہن	۱۰	۱ صفر
۳ سین	۱۰۰	۲ صفر
۴ ہزار	۱۰۰۰	۳ صفر
۵ دہ ہزار	۱۰۰۰۰	۴ صفر
۶ لکھن	۱۰۰۰۰۰	۵ صفر
۷ دہ لکھن	۱۰۰۰۰۰۰	۶ صفر
۸ کروڑ	۱۰۰۰۰۰۰۰	۷ صفر
۹ دہ کروڑ	۱۰۰۰۰۰۰۰۰	۸ صفر

تعداد صفر	تمثیل	نام
۹ صفر	۱۰۰۰ . . . . .	۱۰ اربین
۱۰ صفر	۱ . . . . .	۱۱ ده اربین
۱۱ صفر	۱۰ . . . . .	۱۲ کھربین
۱۲ صفر	۱۰۰ . . . . .	۱۳ ده کھربین
۱۳ صفر	۱۰۰۰ . . . . .	۱۴ ٹلین
۱۴ صفر	۱ . . . . .	۱۵ ده ٹلین
۱۵ صفر	۱۰۰۰ . . . . .	۱۶ پدمین
۱۶ صفر	۱ . . . . .	۱۷ ده پدمین
۱۷ صفر	۱۰۰۰ . . . . .	۱۸ سنگمین
۱۸ صفر	۱ . . . . .	۱۹ ده سنگمین
۱۹ صفر	۱۰۰۰ . . . . .	۲۰ چلین
۲۰ صفر	۱ . . . . .	۲۱ ده چلین
۲۱ صفر	۱۰۰۰ . . . . .	۲۲ آنتن
۲۲ صفر	۱ . . . . .	۲۳ ده آنتن

نام ہندی	نام فارسی	صورت ہندسہ	صورت ا
دوسو	دو صد	۲۰۰	۲۰۰
تین سو	سہ صد	۳۰۰	۳۰۰
چار سو	چہار صد	۴۰۰	۴۰۰
پانچ سو	پنج صد	۵۰۰	۵۰۰
چھ سو	شش صد	۶۰۰	۶۰۰
سات سو	ہفت صد	۷۰۰	۷۰۰
آٹھ سو	ہشت صد	۸۰۰	۸۰۰
نوسو	نہ صد	۹۰۰	۹۰۰
ایک ہزار	یک ہزار	۱۰۰۰	۱۰۰۰
دو ہزار	دو ہزار	۲۰۰۰	۲۰۰۰
تین ہزار	سہ ہزار	۳۰۰۰	۳۰۰۰
چار ہزار	چہار ہزار	۴۰۰۰	۴۰۰۰
پانچ ہزار	پنج ہزار	۵۰۰۰	۵۰۰۰
چھ ہزار	شش ہزار	۶۰۰۰	۶۰۰۰

نام هندی	نام فارسی	صورت هندی	صورت فارسی
سات هزار	هفت هزار	۷۰۰۰	معم
آٹھ هزار	ہشت هزار	۸۰۰۰	مم
نو هزار	نہ ہزار	۹۰۰۰	لعم
دس ہزار	دہ ہزار	۱۰۰۰۰	سم
بیس ہزار	بیسٹ ہزار	۲۰۰۰۰	عم
تیس ہزار	سی ہزار	۳۰۰۰۰	مم
چالیس ہزار	چہل ہزار	۴۰۰۰۰	لعم
پچاس ہزار	پنجاہ ہزار	۵۰۰۰۰	صم
ساٹھ ہزار	شصت ہزار	۶۰۰۰۰	سم
ستر ہزار	ہفتاد ہزار	۷۰۰۰۰	مم
اشتی ہزار	ہشتاد ہزار	۸۰۰۰۰	لعم
نودے ہزار	نود ہزار	۹۰۰۰۰	صم
ایک لاکھ	یک لک	۱۰۰۰۰۰	ک
دو لاکھ	دو لک	۲۰۰۰۰۰	عک

نام	تثیل
۳۳ مدھن	۱.....
۲۵ دودھن	۱.....

### شال

۲۵۳ ۳ ۲۳ ۷۸۵ ۶۱۲۱۳۴ ۸۶۹۶۷۳۵۱۲۴ -

یعنی پنجاہ و دو مدھ چیل و سہ انت بست و چار چلہ مفتاد و ہشت  
 سنگ پنجاہ و شش پدم دوازده ٹیلن سیزده کرب چیل و ہشت  
 ارب شست و نہ کر و شست و ہفت لک سی و پنج ہزار یکصد و بست چار

### باب سوم

در صورت تحریر پانی و آنکہ در نوشتن آن ضرورت  
 ہر آنکہ پانی دو قسم مے باشد یکے خام و دیگرے چختہ۔ خام پانی آنکہ یک فلوس  
 راستہ حصہ کنند یک حصہ را خام پانی گویند و این را کاس ہم ناسند  
 پس ہر قدر پانی نوشتن ضرور افتد ہندسہ آن نوشتہ بعد آن لفظ پانی  
 باید نوشت تا یا زودہ پانی۔ دازد و ازودہ پانی یک آن مے شود چنانچہ ازین

نقشہ ذیل معلوم کنید

نام	صورت	نام	صورت	نام	صورت
یک پائی	۱ پائی	بیخ پائی	۵ پائی	نه پائی	۹ پائی
دو پائی	۲ پائی	شش پائی	۴ پائی	ده پائی	۱۰ پائی
سه پائی	۳ پائی	هفت پائی	۷ پائی	یازده پائی	۱۱ پائی
چهار پائی	۴ پائی	هشت پائی	۸ پائی	دوازده پائی یک آنه	۱۲

بدانکه از سه خام پائی یک نجفته پائی میشود و آنرا فلوس گویند و سه پائی و پاؤ آنه نیز گویند و صورت  
تحریرش رهند سه انیت - و از شش پائی خام نیم آنه میگردد و صورت نوشتن آن نیست  
• و نه پائی خام یعنی پاؤ آنه و نیم آنه را بون آنه گویند و آنرا در هندی چنین نویسند  
و از دوازده پائی خام چار پائی نجفته میشود و این چار پائی نجفته را آنه گویند و آنه را در هندی سه  
چنین (در) نویسند و آنه در هندی سه نوشته میشود از یک تا پا نزه آنه در هندی سه می نویسند یعنی  
هر قدر آنه نوشتن ضرر داشته عدد او در هندی سه نوشته بعد آن علامت (ر) باید نوشت و  
از شانزده آنه یک رو پیه گردد و چنانچه ازین نقش ذیل واضح خواهد شد

نام	صورت	نام	صورت	نام	صورت
پاؤ آنه	۱۲	دو آنه	۲	نه آنه	۹
نیم آنه	۱۰	سه آنه	۳	ده آنه	۱۰
بون آنه	۱۱	چهار آنه	۴	یازده آنه	۱۱

نام	صورت	نام	صورت	نام	صورت
یک آنه	۱ر	پنج آنه	۵ر	دوازده آنه	۱۲ر
سوا آنه	۱۰ر	شش آنه	۶ر	سیزده آنه	۱۳ر
یک و نیم آنه	۱۰ر	هفت آنه	۷ر	چهارده آنه	۱۴ر
یک و پون آنه	۱۰ر	هشت آنه	۸ر	پانزده آنه	۱۵ر

وازی که وپیه تا هزار واکت صورت رقم باید نوشت چنانچه یک وپیه چهار و نیم آنه یکپانی نوشت  
 وپیه و پنجر وپیه و پون آنه چنین نگارند وپیه و هشت وپیه و پنج آنه و پون آنه هم چنین  
 نوع تحریر کنند وپیه و پدا آنکه یک وپیه را بزبان بنگارند شانزده آنه و آنه را چهار پانی و  
 پانی را بست گنده و گنده را چهار کوڑی بشود و کوڑی را چند وجو تقسیم میکنند یعنی میگنند  
 که از چهار کاگ یک کوڑی - واز نه دنتی یک کوڑی - واز بست و هفت وپیه یک کوڑی -  
 واز هشتاد تل یک کوڑی - واز صد و شصت و پنجاه یک کوڑی - واز یک هزار و دویست و هشتاد وپیه  
 یک کوڑی میگردد پس طرز تحریر را بستند کوره بر طبق حساب بنگارند و فارسی بدینگونه است که  
 اگر یک وپیه چهار آنه یکپانی بنگارند و دو کاگ نوشتن منظور باشد بدینصورت می نویسند و دو کاگ  
 و اگر شانزده وپیه و دوازده و نیم آنه و پنج گنده و سه کاگ یک دنتی نوشتن است چنین نگارند و دنتی  
 باید دانست بجای فقط هزار نشان هزار چنین (۱۰۰) مقرر کرده اند ازین جهت در نوشتن

نویسنده محترم نباید بلکه آزاد و سواد داشتن مناسبت تمام عده و نقیضه ذیل بخانه اولین  
صورتی که رقم اعداد از یک تا نه نوشته شده است و بخانه سومی صورتی که رقم عشرات و غیره نوشته  
شده و بخانه پنجم صورتی که هر دو آمیخته شده تا از آن دانسته شود که این رقم یازده یا دوازده یا

سیزده یا بشت و یک هزار و غیره آن

صورتی که رقم اعداد از یک تا نه نوشته شده است	صورتی که رقم عشرات و غیره نوشته شده است	صورتی که هر دو آمیخته شده است تا از آن دانسته شود که این رقم یازده یا دوازده یا سیزده یا بشت و یک هزار و غیره آن	الفاظ شمار
یک	ده هزار	له	یازده هزار
دو	ده هزار	مائه	دوازده هزار
سه	ده هزار	مائه	سیزده هزار
چهار	ده هزار	للمائه	چهارده هزار
پنج	ده هزار	مائه	پانزده هزار
شش	ده هزار	مائه	شانزده هزار
هفت	ده هزار	مائه	هفده هزار
هشت	ده هزار	مائه	هجده هزار
نه	ده هزار	مائه	نوزده هزار

یک لک یا دو لک یک کرو یا دو کرو یک ارب یا دو ارب یک کھرب یا دو کھرب  
 یک نیل یا دو نیل یک پدم یا دو پدم همچنین تا ده مدھربے اینہم صورتے معین نیست  
 لفظ یک یا لفظ دو نوشتہ لک یا کرو نوشتہ شود مگر در رقم سے یا در سو رقم سے بالالفظ لک  
 یا کرو وغیرہ ہر چہ نوشتن منظور باشد آن نوشتہ سے شود شناس اینکہ۔

یک لک دو ہزار سے صد و چل ( لک اے )

چار لک چل ہزار پنج صد و سی ( لک اے )  
 را چنین نویسند

پنج کرو س لک چل ہزار نہ صد و بیست و شش  
 رو پیہ ہشت و نیم آنہ چار گنڈہ سے کاگ  
 ہشت تل مہفت رنیور چنین نگارند  
 کرو  
 لک  
 مہ  
 مار  
 گنڈہ  
 کاگ  
 تل  
 مہ  
 رنیور

### باب چہارم

در قاعدۃ نوشتن سُرخی یعنی رقی و ماشہ و تولہ وغیرہ

بدانکہ از ہشت سُرخی یک ماشہ گردد و از دو از دہ ماشہ یک تولہ شود۔ ہر ہندسہ کہ خواہد نوشتہ

بعد آن سُرخی یا رقی نوشتہ شود بہمان قدر رقی خواندہ شود و همچنین بعد ہر ہندسہ ماشہ یا تولہ

نوشتہ شود بہمان قدر ماشہ و تولہ خواندہ شود و

مثال رتی					
نام بندی	صورت بندی	صورت بندی	نام بندی	صورت بندی	صورت بندی فارسی
ایک رتی	۱ رتی	اسخ	چهار رتی	۴ رتی	۴ رخ
دو رتی	۲ رتی	۲ رخ	سات رتی	۷ رتی	۷ رخ
تین رتی	۳ رتی	۳ رخ	آٹھ رتی	۸ رتی	۸ رخ
چار رتی	۴ رتی	۴ رخ	ازین بہت رخ یعنی ۸ رتی		
پانچ رتی	۵ رتی	۵ رخ	یک ماشہ گردید		

مثال ماشہ			مثال تولہ		
نام	صورت	نام	صورت	نام	صورت
یک ماشہ	۱ ماشہ	ہفت ماشہ	۷ ماشہ	یک تولہ	۱ تولہ
دو ماشہ	۲ ماشہ	ہشت ماشہ	۸ ماشہ	دو تولہ	۲ تولہ
سہ ماشہ	۳ ماشہ	نہ ماشہ	۹ ماشہ	سہ تولہ	۳ تولہ
چار ماشہ	۴ ماشہ	دہ ماشہ	۱۰ ماشہ	چار تولہ	۴ تولہ
پنج ماشہ	۵ ماشہ	پانزدہ ماشہ	۱۵ ماشہ	پنج تولہ	۵ تولہ
شش ماشہ	۶ ماشہ	دوازدہ ماشہ	۱۲ ماشہ	شش تولہ	۶ تولہ

# در قاعده نوشتن سیر با و غیره

بدانکه استعمال مینماید در نوشتن سیر برای یاد هر مینماید که خواهد نوشته بعد آن لفظ تار نویسد همان لفظ  
سیر داشته خواهند شد مگر تاسی و نه سیر لفظ تار نوشته خواهد شد از چهل سیرین میشود لفظ تار سیر نوشته شود

## نشان سیر با (مار) است

نام	صورت	نام	صورت
یک سیر	۱ مار	پنج سیر	۵ مار
دو سیر	۲ مار	شش سیر	۶ مار
سه سیر	۳ مار	هفت سیر	۷ مار
چهار سیر	۴ مار	هشت سیر	۸ مار

برای یک من این صورت است (مسمی) و برآوردن (منوان) باقی از سه تانه اعداد را در هر رقم نوشته  
از آن لفظ من نویسد همان قدر من فمیده شود و ده من بیت من سی من چهل و پنجاه و شصت  
و هفتاد و هشتاد و نود برآوردن اینها که غشرات پیوسته ساخته میشود که از آن من خوانده شود و

دیگر هیچ وزن فمیده نشود چنانچه ازین نقشه ذیل فمیده خواهد شد

نام	صورت	نام	صورت	نام	صورت
یک من	م	پنج من	م	ده من	م
دو من	منوان	شش من	م	ده من	م
سه من	م	هفت من	م	بست من	م
چهار من	للم	هشت من	م	سی من	م

تکامل	صورت	نام	صورت	نام	صورت
۱	للع	شصت من	۱	هشتاد من	۱
۲	ص	هفتاد من	۲	نود من	۲

و بعد صد و دو صد و هزار و ده هزار و یک و غیره لفظ من نوشته می شود

باید دانست پیمایش پارچه از گز میشود و درین گز هر گز که شش و نه در گز نام پیمایش که از آن چوبنگ

پیمایش میشود پس نیز میشود این گز از شانزده گز میشود و اگر در چند سال نوشته میشود که بعد از آن لفظ

درع یا گز نوشته میشود همان قدر آن گز خوانده میشود چنانچه ازین نقشه ذیل معلوم کنیم

گره		گز	
نام	صورت	نام	صورت
یک گره	۱ گره	یک گز	۱ درع
دو گره	۲ گره	دو گز	۲ درع
سه گره	۳ گره	سه گز	۳ درع
چهار گره	۴ گره	چهار گز	۴ درع
پنج گره	۵ گره	پنج گز	۵ درع
شش گره	۶ گره	شش گز	۶ درع
هفت گره	۷ گره	هفت گز	۷ درع
هشت گره	۸ گره	هشت گز	۸ درع
نه گره	۹ گره	نه گز	۹ درع
ده گره	۱۰ گره	ده گز	۱۰ درع
یازده گره	۱۱ گره	یازده گز	۱۱ درع
دوازده گره	۱۲ گره	دوازده گز	۱۲ درع
سیزده گره	۱۳ گره	سیزده گز	۱۳ درع

کره		گز	
نام	صورت	نام	صو
چهارده گره	۱۴ گره	چهارده گز	۱۴ درع
پانزده گره	۱۵ گره	پانزده گز	۱۵ درع
شانزده گره	گز	چنین همه باید دانست	

باب بیستم  
در متفرقات که دانستن آن ضرورت  
اججد با معنی

اججد  
هوز  
سقفص  
ضظغ  
کلمن

و آنست که در این باب  
در متفرقات که دانستن آن ضرورت  
اججد با معنی  
هوز  
سقفص  
ضظغ  
کلمن

## ساب حمل

و آن حسابی است که آنرا از حروف ابجد که اندر هر همه حروف هجایافته میشوند مقرر ساخته اند  
بخط ظاهر است به عدد که از یک تمانه اجاوست و از ده تا نود و عشرت است و از صد تمانه صد و پنجاه است

پنجاه ازین نقشہ ذیل معلوم کنید

درجہ احاد		درجہ ثانی	
ب	۲	ج	۳
د	۴	و	۶
ز	۷	ح	۸
درجہ عشرت		درجہ دہائی	
ی	۱۰	ک	۲۰
م	۳۰	ن	۵۰
ع	۶۰	ف	۸۰
درجہ مآت		درجہ صدی	
ق	۱۰۰	ر	۲۰۰
ت	۳۰۰	ث	۵۰۰
ذ	۷۰۰	ض	۸۰۰
ز	۹۰۰	ظ	۹۰۰
غ	۱۰۰۰	غ	۱۰۰۰

بدانکہ این چار مراتب برائے استخراج تواریخ سال بنای عمارات و مساجد و ولادت و وفات و غیرہ معین بنوده اند کہ فوائد بے شمار از وسعے برآیند۔

اسماء نجوم سبعہ			
عربی	فارسی	ہندی	مقامات
ستر	ماہ	چاند چاند	بفلاک اول
عطارد	تیر	بدھ	بفلاک دوم
زہرہ	ناہید	سوکھ	بفلاک سوم
شش	آفتاب	سورج	بفلاک چہارم

عربی	فارسی	ہندی
مہینہ	بہرام	منگل
مشتري	برجیس	برہسپت
زحل	کیوان	سینچر
		ہفلک ہفتم

اسماءے ایام سبتہ					
عربی	فارسی	ترکی	ہندی	بنگالی	انگریزی
یوم الاحد	یکشنبہ	اکی گون	اتوار	رہی وار	سنڈی
یوم الاثنی	دوشنبہ	ایچ گون	پیر	سوموار	سنڈی
یوم الثالثاء	سہ شنبہ	بیش گون	منگل	منگل وار	ٹو اکسڈی
یوم الاربعاء	چار شنبہ	دور دو گون	بدھ	بدھ وار	ویڈنڈی
یوم الخمیس	پنج شنبہ	سیکیز گون	جمعرات	برہسپت وار	تھر سڈی
یوم الجمعتہ	آدینہ	جمعہ سی	جمعہ	سکر وار	فرائڈی
یوم السبت	شنبہ	بیر گون	سینچر	سنی وار	سٹرڈی

پد آنکہ یکشنبہ روز شمس است۔ دوشنبہ روز قمر۔ سہ شنبہ روز مہینہ۔ چار شنبہ روز عطارد۔ پنج شنبہ روز  
مشتري۔ جمعہ روز زہرہ۔ شنبہ روز زحل است یعنی عمل ہر یک در روز اوست۔

اسماءے شہور					
عربی	فارسی	ہندی	بنگلہ	ہندی	عربی
محرم	ماہ فردردی	بیساگھ	بیساگھ	۳۱ یوم	جنوری ۳۱
صفر	اردی شیت	جیٹھ	جیٹھ	۳۱	فروری ۲۸
ربیع الاول	خرداد	اساڑھ	اساڑھ	۳۲	مارچ ۳۱
ربیع الآخر	تیر	سادن	سادن	۳۱	اپریل ۳۰
جمادی الاول	مرداد	بھادون	بھادون	۳۱	مئی ۳۱
جمادی الآخر	شہر پور	کنوار	کنوار	۳۱	جون ۳۰
رجب	مہر	کاتیک	کاتیک	۳۱	جولای ۳۱

بندی	بنگلہ	تری ملت بخارا
اکھن	اکھن ۳۰ روز	اگست ۳۱
پوس	پوس ۲۹ روز	سپتمبر ۳۰
شوال	ماگھ	ماگھ ۲۹ روز
ذیقعدہ	بھگن	بھگن ۳۰ روز
ذوالحجہ	چیت	چیت ۳۰ روز

## اسماے شہور

رومی اول سال	سربانی	نام ماہیانیکہ در زمان ہندو فرجست
نیوار پوس	ایلول اول	مہرم
قبردار پوس	تشرین اول	تیرہ تیزی
مرطیوس	تشرین ثانی	بارہ وفات
اپریلی پوس	کانون اول	میران جی
مایوس	کانون ثانی	مدار
یونیوس	شیاط	خواجہ معین الدین
یولیوس	اڈار	رجب
عطس	نیسان	شب برات
سپتمبر	ایار	رمضان
اکتوبر	حزیران	عید
نوفمبر	تموز	خالی
دقبر	اب	بقرہ عید

بدانکہ تعداد ایام در ویت ہلال شہور عربی قمری گاہے ۲۹ و گاہے ۳۰ ہے

۱۲ قمری قائم ست

تذکرہ قمری بجاوہ کامل سب در اینش موزنی شیرالودین احمد صاحب تاجربک حکاکار باہتمام جناب حاجی محمد اقصی صاحب در مطبعہ راقی واقعہ کالج پورہ شوالہ کرکرم مستطاب علی ہادی



ف  
 CALL No. { ۹۱۶۵۰۴ ش ۲۸۹ د } ACC. No. ۲۸۹  
 AUTHOR شمس الدین احمد  
 TITLE دستور التبی حیدر کامل

ف  
 ۹۱۶۵۰۴ ش ۲۸۹ د  
 ش ۲۸۹ د  
 دستور التبی حیدر کامل

Date	No.	Date	No.	Date	No.



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

